

Saeed Paivandi, "Iran's Leftist Intellectuals and the Question of Democracy," *Iran Nameh*, 27:2-3 (2012), 122-147.

روشنفکری چپ ایران و موضوع دموکراسی

سعید پیوندی

استاد جامعه‌شناسی آموزش دانشگاه لورن فرانسه

Saeed Paivandi

saeedpaivandi@yahoo.com



سعید پیوندی تحصیلات جامعه‌شناسی خود را در دانشگاه تهران آغاز کرد و پس از انقلاب فرهنگی به فرانسه رفت و در همان‌جا دکترای خود را به پایان رساند. او ۱۵ سال دانشیار دانشگاه پاریس ۸ بود و هم اکنون به عنوان استاد در جامعه‌شناسی آموزش در دانشگاه لورن فرانسه به کار تدریس و پژوهش مشغول است. از میان آثار او دو کتاب به زبان فرانسه و انگلیسی به اسلامی کردن نظام آموزش ایران اختصاص دارد.



از پیدایی روشنفکری چپ ایران در قرن نوزدهم تا به امروز کسانی که خود را به نوعی در شمار این خانواده تعریف می‌کنند کنشگر فعال زندگی سیاسی و اجتماعی جامعه ما هم بوده‌اند. اگر به معنای سارتری روشنفکر برگردیم این گروه مصداق "روشنفکر متعهد" از نظر اجتماعی است. این الگوی روشنفکری که در نگاه امیل زولا و یا هاینریش بل هم دیده می‌شود به وضع موجود تن نمی‌دهد و در پی تغییر آن است. درک متداول چپ از روشنفکر طبقاتی است زیرا او در بسیاری موارد با فاصله گرفتن از طبقه اجتماعی خود و برای تحقق منافع کارگران و دیگر زحمت‌کشان وارد کنش اجتماعی می‌شود. در سنت روشنفکری چپ سخن مارکس در تزهایی درباره فویر باخ پیرامون این که "فیلسوفان تا کنون جهان را به شکل‌های مختلف تعبیر کرده‌اند. اکنون وقت آن رسیده است که آن را تغییر دهند"، به معنای فراخوان به عمل هم هست. نگاه معطوف به قدرت یکی از ویژگی‌های روشنفکری چپ رادیکال قرن بیستم را تشکیل می‌دهد چرا که تغییر دنیا در ذهنیت این روشنفکران بخشی از علت وجودی و هویت آنهاست.

شاید پیش از هر چیز در این نوشته باید روشن کرد که منظور از روشنفکر چپ چیست و چه کسانی را می‌توان روشنفکر چپ به شمار آورد؟ اگر به نوشته های روشنفکران چپ در این باره مراجعه کنیم بسیاری از آنها با حرکت از دیدگاه خود کسانی را در شمار خانواده چپ به حساب می‌آوردند، دیگران را گاه به اندازه کافی چپ نمی‌دانند و یا به کلی چپ نمی‌دانند و یا برعکس افراطی می‌خوانند. شاید با وجود تنوع و واگرایی گاه چشمگیر میان روشنفکران چپ بتوان برابری و عدالت را از جمله مفاهیم کلیدی مشترکی دانست که مانند خط سرخی دنباله‌دار در سراسر تاریخ این خانواده روشنفکری از قرن نوزدهم تا کنون ادامه یافته است. ولی برای پرهیز از هر نوع داوری ناسنجیده، در این نوشته روشنفکر چپ به کسی اطلاق شده که خود را به این هویت وابسته می‌داند. به عبارت دیگر هیچ معیاری جز هویت شخصی بیان‌شده توسط خود روشنفکر برای انتصابش به خانواده چپ در نظر گرفته نشده است. از سوی دیگر این نوشته فقط به روشنفکران چپ سکولار (لایک) می‌پردازد و کسانی

که خود را چپ مذهبی و یا ملی - مذهبی می‌دانند در این بررسی پژوهشی حضور ندارند.^۱ برای تدقیق این تعریف و نیز بازخوانی گونه‌شناسی ارائه شده در این بررسی من به سراغ شماری از روشنفکران چپ رفتم و از آنها خواستم جایگاه و تعریف خود از چپ را هم تعریف کنند.^۲ این گفتگوهای کوتاه برای درک بهتر دیدگاه‌ها و بحث‌ها و ابهام‌های موجود در روشنفکری چپ بسیار کارساز بودند و در شکل دادن به گونه‌شناسی ارائه شده در مقاله کمک فراوانی کردند.

سرانجام اینکه نوشته‌ای که در برابر شماست کارنامه روشنفکری چپ ایران نیست بلکه تلاش می‌کند فقط جایگاه دموکراسی و تحول آن در گفتمان‌های آنها را تحلیل کند. منظور از دموکراسی در این نوشته حکومت مردم‌سالار مبتنی بر آرای مردم، نظام کثرت گرا، و آزادی بیان، اندیشه و تشکل‌های سیاسی و مدنی است. آنچه از نظر تاریخی نگاه چپ به دموکراسی را متفاوت کرده همانا ربط دادن دموکراسی به عدالت اجتماعی و نیز برتری امر عمومی و منافع طبقه و جمع (زحمت‌کشان) نسبت به فرد و آزادی‌ها و مالکیت فردی است. پی‌آمدهای این نگاه و نیز عقلانیتی که به گونه‌ای جهان‌شمول نگاه روشنگرانه نسبت به پیشرفت تاریخ و ترقی جامعه بشری دارد نمی‌تواند بر روی رابطه روشنفکر با دموکراسی بی‌اثر باشد.

روشنفکری چپ در دو حرکت

پرداختن به روشنفکران چپ ایران در دوران انقلاب ۱۳۵۷ بدون نگاهی هر چند گذار به تحول این خانواده ناهمگون در دهه‌های پیشتر بسیار دشوار است. روشنفکران چپ را باید در شمار نخستین گروه "منورالفکر"های ایران در دوره پیش از انقلاب مشروطیت دانست. گفتمان چپ یکی از عناصر مهم تشکیل دهنده عصر روشنگری و تجدد در ایران است. ریشه‌های آغازین چپ ایران را باید در دو گرایش مهم جست: گرایش اول بیشتر از جنبش‌های چپ اروپایی قرن نوزدهم تأثیر گرفته و بیشتر به پیش‌گامان فکری

مشروطیت و کوشندگان بیداری و نوزایی فرهنگی ایران در آن دوران مربوط است. گرایش دوم به چپی بازمی‌گردد که در رابطه با سوسیال دموکراسی انقلابی قفقاز و ماورای قفقاز به وجود آمد و بعدها تلایده‌دار رادیکالیسم چپ ایران هم شد.

فریدون آدمیت از میرزا آقاخان کرمانی به عنوان کسی که "از افکار متفکرین سوسیالیسم مغرب متأثر گشته بود"، و از میرزا عبدالرحیم طالبوف تبریزی که به خاطر اقامت در قفقاز "نسبت به جنبش‌های آزادی‌خواهی و آراء نویسندگان سوسیال‌دمکرات بصیرت داشت" یاد می‌کند. میرزا آقاخان در آثار خود با اشاره به مسلک‌های سوسیالیسم، آناشیسیم و نیهیلیسم نکته مشترک بین آنها را "مساوات در ثروت" یا "اگالیت" (برابری) می‌داند.^۳

اولین اتحادیه‌های کارگری ایران از سال ۱۲۸۴ (۱۹۰۵) به این سو تشکیل شد و حزب اجتماعین - عامیون با همراهی روشنفکرانی چون تقی زاده و دهخدا اولین تشکیلات با گرایش چپ است که در دوره ۱۲۸۴ تا ۱۲۹۰ در جنبش مشروطیت شرکت کرد.^۴ آدمیت می‌نویسد که رشت تنها شهری بود در ایران که "در انجمن ولایتی‌اش مجتهد متشرع و ارمی سوسیال‌دمکرات هر دو عضو بودند."^۵ حزب دمکرات نماینده تفکر چپ در انتخابات مجلس شورای ملی خواستار حق کارگران برای ایجاد تشکل و اعتصاب، حق رأی عمومی برای زنان و اصلاحات ارضی بود. روزنامه ایران نو که از سوی این حزب به سردبیری جلال‌الدین کاشی (۱۲۸۸ تا ۱۲۹۰) منتشر می‌شد از اولین نشریاتی است که اندیشه‌ها و اندیشمندان چپ را به خوانندگان خود معرفی می‌کرد. برای مثال در این روزنامه آمده است که "مؤسس سوسیالیسم (اجتماعیت) علمی کارل مارکس می‌گوید که انقلاب قایله هیئت‌های اجتماعیه است... چه ابدا دیده نشده که اصول خانخانی و ملوک‌الطوایفی مقام خود را، خود به خود به سرمایه‌داری که در دامن خودش پرورش شده، توذیع کند."^۶

^۱ روشنفکر چپ برخاسته از گروه‌های اسلام‌گرا بخشی از واقعیت روشنفکری ایران است. برای شناخت بهتر این گروه از روشنفکران از جمله ببینید: مراد ثقفی، "چپ حکومتی و مسئله بازسازی چپ در ایران"، گفتگو شماره ۳۱ (۱۳۸۰)؛ مقاله محسن متقی در این شماره نیز اشاراتی به این گروه از روشنفکران دارد.

^۲ برای تهیه این مقاله از همکاری و همفکری صمیمانه فرشین کاظمی‌نیا، بیژن حکمت، مهرداد درویش‌پور، مهرداد باباعلی، فرخ نگهدار، بابک امیرخسروی، فرهاد فرجاد، مهدی فتاپور برخوردار شدم. جا دارد از همگی به خاطر این کمک فکری تشکر کنم.

^۳ فریدون آدمیت، فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران

(تهران: انتشارات پیام، ۱۳۶۳)، ۸. درباره گرایش‌های روشنفکری چپ این دوره از جمله نگاه کنید به فریدون آدمیت، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران (تهران: انتشارات پیام، ۱۳۵۵)؛ علی قیصری روشنفکران ایران در قرن بیستم، ترجمه محمد دهقان (تهران: انتشارات هرمس، ۱۳۸۳)؛ سپهر ذبیح، تاریخ جنبش کمونیستی در ایران، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی (تهران: انتشارات عطایی، ۱۳۷۸).

^۴ عبدالحسین آگاهی، پیرامون قدیم‌ترین سند چایی از تاریخ سوسیالیسم در ایران، در اسناد تاریخی جنبش کارگری سوسیال دموکراسی و کمونیستی، (تهران: انتشارات بی تا، ۱۳۵۹)، ۱۱۵.

حزب چپ‌گرای عدالت در سال ۱۲۹۶ به وجود آمد و در سال ۱۲۹۷ پیامی به کنگرهٔ انترناسیونال سوم کمونیستی که به ابتکار لنین تشکیل شده بود ارسال کرد.^۵ در پی تشکیل کنگرهٔ حزب عدالت در ۲ تیر ۱۲۹۹ در انزلی، این حزب به حزب کمونیست ایران تغییر نام داد و با صدور بیانیه‌ای، وظیفهٔ حزب کمونیست ایران را «همکاری با شوروی بر ضد سرمایه‌داری جهانی و حکومت شاه قاجار» اعلام کرد.^۶ در کنگرهٔ انزلی بیشتر نمایندگان از آذربایجان و گیلان بودند و در میان آنها روشنفکران کمونیست این دوره مانند اسدالله غفارزاده (روزنامه‌نگار)، جعفر پیشه‌وری (معلم)، کریم نیک‌بین (روزنامه‌نگار)، حسین شرقی (روزنامه‌نگار)، محمد دهگان (نویسنده) محمد آخوندزاده (روزنامه‌نگار) به چشم می‌خورند.^۷ حزب عدالت در کنار احزاب چپ رفرمیست مانند حزب سوسیالیست جناح چپ را در فضای آن روز ایران نمایندگی می‌کردند.

روشنفکران انقلابی آن زمان بر سر نوع تحلیل از شرایط ایران هم‌داستان نبودند. گرایش، بیشتر طرفدار تعمیق دستاوردهای انقلاب مشروطیت و رشد روابط سرمایه‌داری بود (رفرمیست‌ها و کسانی از میان رادیکال‌ها مانند حیدر عمواوغلی). گرایش دیگر ایران را در مرحلهٔ انقلاب سوسیالیستی می‌دید (کامران آفازاده، سلطان‌زاده). از نظر سلطان زاده «در هر حال تصور باطل این که توانایی‌های بورژوازی در سمت انقلاب ملی دمکراتیک ظاهر شوند، می‌باید یک بار برای همیشه ترک شوند.»^۸ استقرار بلشویک‌ها در روسیه تقویت جناح تندرو را به دنبال داشت که از جمله اقدامات مهم آن تشکیل جمهوری سوسیالیستی گیلان (۱۲۹۹-۱۳۰۰) و لشکرکشی ناکام به تهران بود.^۹ بعدها بخش بزرگی از روشنفکران و کوشندگان حزب کمونیست ایران در جریان تصفیه‌های استالینی جان خود را از دست دادند.^{۱۰}

مهم‌ترین فعالیت روشنفکری چپ ایران در دوره حکومت رضا شاه پهلوی به انتشار نشریه دنیا در سال ۱۳۱۲ و شبکهٔ روشنفکرانی (گروه ۵۳ نفر) مربوط

می‌شود که با تقی ارانی همکاری می‌کردند.^{۱۱} دکتر تقی ارانی (۱۲۸۲-۱۳۱۸) گروهی متشکل از روشنفکران چپ متعلق به گرایش‌های گوناگون آن زمان را به وجود آورد که در میان آنها می‌توان به ایرج اسکندری (۱۲۸۶-۱۳۶۴)، بزرگ علوی (۱۲۸۳-۱۳۷۵)، خلیل ملکی (۱۲۸۰-۱۳۴۸)، انور خامه‌ای (۱۲۹۵-)، آرداشس آوانسیان (۱۲۸۴-۱۳۶۹)، احسان طبری (۱۲۹۵-۱۳۶۸)، عبدالصمد کامبخش (۱۲۸۲-۱۳۵۰) اشاره کرد. خود ارانی در دادگاه در سال ۱۳۱۷ از ولتر، روسو و مونتسکیو به عنوان مدافعان آزادی نام برد و به دفاع از «دموکراسی غربی» پرداخت.^{۱۲} مجله دنیا آن‌گونه که در شمارهٔ نخست خود اعلام کرده بر آن بود «در مسائل علمی، صنعتی، اجتماعی و هنری از نظر اصول مادی بحث کند» و برای «تفسیر حوادث و اوضاع سیاسی جهان، فلسفهٔ مادی دیالکتیک را به عنوان راهنمای خود» برگزیده بود. دنیا در فضای آن زمان از طرح مستقیم مسائل سیاسی روز پرهیز می‌کرد و یا آنها را با زبانی مبهم پیش می‌کشید. این مجله به جای مجله دنیا بیشتر به سرمایه‌داری و نابرابری اجتماعی می‌پرداخت و از جمله درباره «مالکیت جمعی»، «ماتریالیسم تاریخی»، «اثبات واقعیت مادی جهان»، و «اصول دیالکتیک تاریخ و نزاع طبقات» می‌نوشت. در سرمقالهٔ شمارهٔ اول ضمن اشاره به «زنان منورالفکر»، منورالفکرها را به دو گروه فاسد و عاری از هر نوع قدرت اخلاقی و اجتماعی که هدفی جز «نفس و پول‌پرستی» ندارند و منورالفکرهای شهری فاسد نشده («منورالفکر رهبر») تقسیم می‌شوند.^{۱۳}

تشکیل حزب توده ایران در سال ۱۳۲۰ و در پی کنار رفتن رضاشاه از قدرت نوعی اتحاد دوباره میان دو گرایش رفرمیستی (سلیمان میرزا اسکندری، خلیل ملکی) و انقلابی و مارکسیست - لنینیست (کامبخش، طبری، آوانسیان) بود. اتفاقی نیست که در دورهٔ نخست فعالیت حزبی و کنگرهٔ اول اشاره‌ای به باورهای فلسفی حزب و یا گرایش مارکسیستی - لنینیستی آن نمی‌شود ولی هر چه از زمان تأسیس آن می‌گذرد بیشتر به احزاب کمونیستی کلاسیک نزدیک می‌شود. در

^{۱۱} خسرو شاکری، پیشینه‌های اقتصادی - اجتماعی جنبش مشروطیت و انکشاف سوسیال دموکراسی در آن عهد (تهران: اختران، ۱۳۸۴).

^{۱۲} تورج اتابکی، «از رفیق سرخ تا دشمن خلق: کارنامه و زمانه احسان‌الله‌خان دوستدار در سرزمین شوراها»، گفتگو، شمارهٔ ۳۱ (۱۳۸۰)، ۱۴۳-۱۶۶.

^{۱۳} مجله دنیا نخستین نشریهٔ تئوریک مارکسیستی ایران است که در ۱۲ شماره از بهمن ۱۳۱۲ تا خرداد ۱۳۱۴ در تهران منتشر می‌شد.

^{۱۴} «مدافعات دکتر ارانی در دادگاه پنجاه و سه نفر»، مجله دنیا، سال چهارم، شمارهٔ ۱ و ۲ (۱۳۴۲).

^{۱۵} تقی ارانی، «سرمقاله»، دنیا، شمارهٔ ۱ (بهمن ۱۳۱۲).

^۵ فریدون آدمیت، فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران (تهران: انتشارات پیام، ۱۳۶۳).

^۶ به نقل از عبدالصمد کامبخش، شمه‌ای درباره تاریخ جنبش کارگری ایران: سوسیال دموکراسی انقلابی، حزب کمونیست ایران (تهران: انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۶۰)، ۱۷.

^۷ جعفر پیشه‌وری، تاریخچهٔ حزب عدالت (تهران: انتشارات علم، ۱۳۵۹).

^۸ حمید احمدی، نگاهی به تاریخچهٔ حزب عدالت (برلین: بی‌نا، ۱۹۹۴)، ۷. همچنین ببینید: سپهر ذبیح، تاریخ جنبش کمونیستی در ایران.

^۹ آدمیت، فکر دموکراسی، ۲۳.

^{۱۰} آگاهی، پیرامون قدیم‌ترین سند چاپی، ۱۱۵.

اولین مرام‌نامه حزب توده ایران به اصولی چون حفظ استقلال ایران، برقرار کردن رژیم دموکراسی، و تأمین حقوق فردی و اجتماعی از قبیل آزادی زنان و قلم و عقیده و اجتماعات و یا "مبارزه علیه هر گونه رژیم دیکتاتوری و استبدادی" اشاره شده است. بخشی مهمی از روشنفکران دهه بیست ایران به حزب توده نزدیک بودند.

انشعاب خلیل ملکی بخت ناچیزی که برای پاگرفتن چپ بزرگ رفرمیستی وجود داشت از میان برد. روشنفکران رفرمیست حزب در آن زمان مانند خلیل ملکی، صادق هدایت، جلال آل‌احمد، انور خامه‌ای، اسحاق آپریم و ناصر وثوقی از صفوف حزب توده جدا شدند و بعدها نیروی سوم و جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی را به وجود آوردند. این دوره تاریخی را باید مرحله "چرخش استالینیستی"^{۱۶} روشنفکری چپ رادیکال ایران دانست. یرواند ابراهامیان ویژگی اصلی این روشنفکران رادیکال را تمایلات شدید به شوروی‌دوستی، تعهد ایده‌آلیستی به سوسیالیسم و تعهد به روشنگری و سکولاریسم می‌داند.^{۱۷}

در دهه ۴۰ جامعه ایران از نظر سیاسی شاهد تغییرات مهمی بود و شماری از جریان‌های سیاسی در جریان این حوادث شکل گرفتند. در این دهه حزب توده ایران که پس از سال ۱۳۳۲ نفوذ خود را از دست داده بود و دیگر نیروی سیاسی تعیین‌کننده‌ای در جامعه ایران نبود. در خارج از کشور منتقدان مشی توده‌ای و کسانی که در دعوی چین و شوروی آن زمان در کنار مائو قرار گرفته بودند، نیز صفوف حزب را ترک گفتند. جوانان آرمان‌خواه سرخورده از "بی‌عملی" حزب توده و یا دنباله‌روی آن از سیاست‌های شوروی و نیز با الهام گرفتن از جنبش‌های چپ نو اروپا و امریکای لاتین بتدریج به شکل جدیدی از مبارزه انقلابی برای شکستن بن‌بست سیاسی و خشونت دولتی گرایش پیدا کردند. خاستگاه سیاسی نخستین بسیاری از جوانان این گرایش نوظهور بیش از آنکه چپ مارکسیستی باشد جبهه ملی و نیروی سوم بود. این به معنای نوعی رادیکالیزاسیون روشنفکری دهه ۴۰ ایران هم بود که در سایر نقاط جهان هم مشاهده می‌شد. آثار اصلی نسل

جدید روشنفکران رادیکال ایران در این دوره به مسائل نظری مبارزه مسلحانه و ضرورت دماندن روح انقلابی در جامعه‌ای که از نظر آنها به "فتر فشرده" می‌مانست می‌پرداخت (پویان، احمدزاده، جزنی، اشرف، شعاعیان، مومنی). اکثر اعضای چریک‌های فدایی خلق، با آنکه به نام کارگران و زحمت‌کشان به میدان مبارزه سیاسی آمدند، روشنفکر و دانشجو بودند.^{۱۸} رهبران جوان این جنبش نوپا و شورشی برای خروج از بن‌بست سیاسی و روشن کردن تنور انقلاب مبارزه فداکارانه "پیشاهنگ خلق" را پیشنهاد می‌کردند. صحبت از انقلاب و براندازی حکومت و مبارزه مسلحانه در حالی به میان می‌آمد که تعداد اعضای این سازمان از چند ده نفر تجاوز نمی‌کرد.^{۱۹}

همه روشنفکرانی که با مشی مبارزه مسلحانه هم‌نوا بودند، تحلیل یکسانی از اوضاع ایران نداشتند. از نظر بیژن جزنی انتخاب مبارزه مسلحانه نوعی پاسخ به "اختناق و قهر از جانب دستگاه حاکمه" بود چرا که در چنین شرایطی "نباید انتظار رشد خودانگیخته کارگران و زحمت‌کشان" را داشت. نویسنده ایجاد پایگاه‌های کارگری از جانب روشنفکران در میان طبقه کارگر برای نفوذ در این طبقه را نامی‌س می‌دانست.^{۲۰} بیژن جزنی بر آن بود که جنبش مسلحانه "در حال حاضر اساساً یک جنبش روشنفکری است."^{۲۱} او هم‌زمان جنبش مسلحانه را تبلیغ برای گردآمدن روشنفکران انقلابی و تدارک برای انقلاب می‌دانست. از نظر او "مبارزه مسلحانه برای سازمان پیشاهنگ تاریخ و هویت به وجود می‌آورد."^{۲۲}

پویان (۱۳۵۰) و احمدزاده (۱۳۵۷) با برخی تفاوت‌ها با جزنی نه تنها مبارزه مسلحانه را برای "در هم شکستن رکود" اساسی می‌دانستند که این عمل را گامی برای پیروزی "انقلاب دموکراتیک" هم تلقی می‌کردند. آنها می‌پنداشتند که شرایط عینی آماده است و این شرایط ذهنی است که باید از طریق کار قهرمانانه پیشاهنگ فراهم آید. به گفته شعاعیان "کمونیست‌ها بایستی خود آغازگر انقلاب کمونیستی و کارگری باشند و بدین‌سان طبقه کارگر را به انقلاب بکشانند."^{۲۳} در همین رابطه پویان بر آن بود که "با آغاز مبارزه مسلحانه و ادامه آن،

^{۱۶} بیژن جزنی، "رابطه جنبش انقلابی مسلحانه با خلق - رابطه پیشاهنگ با توده، در ۵ رساله اثر چریک فدایی خلق بیژن جزنی،" ۱۹ بهمن تئوریک، شماره ۸، (۱۳۵۵)

^{۱۷} بیژن جزنی، "مبرم ترین مسائل جنبش انقلابی ما در لحظه کنونی،" نشریه ۱۹ بهمن تئوریک، شماره ۳ (مرداد ۱۳۵۵)، ۹۷.

^{۱۸} بیژن جزنی، چگونه مبارزه مسلحانه توده ای می‌شود (پاریس: انتشارات سازمان اتحاد فدائیان خلق، (۱۳۸۱)، ۸.

^{۱۹} مصطفی شعاعیان، انقلاب (تهران: بی‌نا، ۱۳۵۰)، ۲۲۶.

^{۲۰} افشین متین، "از سوسیال دموکراسی تا سوسیال دموکراسی،" گفتگو، شماره ۳۱ (۱۳۸۰)، ۳۵-۶۶.

^{۲۱} یرواند ابراهامیان، "خاطراتی از چپ،" گفتگو، شماره ۳۱ (۱۳۸۰)، ۲۵-۳۴، نقل بر ۲۹.

^{۲۲} Ervand Abrahamian, *Iran between two revolutions* (Princeton: N.J., 1983).

^{۲۳} مازیار بهروز، شورشیان آرمانخواه: ناکامی چپ در ایران، ترجمه مهدی پرتوی (تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۸۰)

از یک سو شکست‌ناپذیری سلطه دشمن در ذهن خلق خدشه‌دار گردیده و از سوی دیگر قاطعیت، دلاوری و جانبازی‌های پیشگامان رزمنده، اعتماد به پیشاهنگ را به آنان بازگردانیده است.^{۲۴} احمدزاده هم مبارزه مسلحانه سازمان را "موتور کوچک مسلح" قلمداد می‌کرد که "می‌تواند موتور بزرگ توده‌ها را به حرکت درآورد."^{۲۵} پاسخ آنها به بن‌بست سیاسی و انفعال حزب توده ایران فداکاری و عمل انقلابی بود.

سازمان چریک‌های فدایی خلق از اتحاد گروه‌های مسلح مارکسیستی - لنینیستی (به ویژه گروه جزئی - ظرفی و گروه احمدزاده - پویان) به وجود آمد و اصلی‌ترین رهبران آن در جریان مبارزه مسلحانه جان خود را از دست دادند. روشنفکران شورشی و آرمان‌خواه (مازیار بهروز) این دوره به اصالت عمل فداکارانه باور داشتند و به کارکرد فکری و فرهنگی روشنفکران و روشنفکری با دیده مثبتی نمی‌نگریستند. در این دوره دو موضوع نقش و جایگاه روشنفکر در جنبش اجتماعی و نیز خاستگاه طبقاتی او مورد بحث و گاه اختلاف نظر بود. بحث قلمی میان حمید مؤمنی و مصطفی شاعیان از جمله این برخوردهای نظری است. درباره الگوی روشنفکری انقلابی باورمند به طبقه کارگر در سنت لنینی و یا روشنفکر ارگانیک در دیدگاه گرامشی اختلاف نظر وجود دارد. اما در مجموع بی‌اعتمادی به روشنفکر و یا آنچه که علی آشتیانی "وجود روحیه ضد روشنفکری و یا ساده‌انگاری در رویارویی با مسائل پیچیده در میان جنبش چریکی"^{۲۶} می‌نامد تا حدودی ذهنیت اصلی این دوره بود. برای مؤمنی "روشنفکر انقلابی از نظر زندگی فکری و معنوی، به طبقه کارگر و ایدئولوژی او بسیار نزدیک می‌شوند ولی از نظر اقتصادی هرگز به کارگر تبدیل نمی‌شوند." به همین دلیل هم نویسنده نگران انحراف "سوژکتیویستی" روشنفکران است و مانند مائو به آنها پیشنهاد "هر چه بیشتر با توده‌ها و آموختن هر چه بیشتر از توده‌ها" را می‌کند.^{۲۷} شاعیان که باورمند به آزادی فکری و استقلال رأی بیشتری بود از واژه روشنگر به جای روشنفکر استفاده می‌کند و بر این نکته پا می‌افشد که "روشنگر بایستگی ندارد که خاستگاه خانوادگی نیز همان طبقه

بوده باشد... طبقه خودویژگی‌های روشنگرش را می‌گیرد بی‌آنکه خودویژگی‌های خود را رها کند. و لایه روشنگر نیز خودویژگی‌های طبقه را می‌گیرد بی‌آنکه خودویژگی‌های خود را از کف بدهد."^{۲۸}

برخورد با روشنفکر را شاید بتوان به نوعی تأثیر سنت استالینی و یا مائوئیستی عمل‌گرایانه و بی‌اعتمادی و نگرش منفی به روشنفکران و کار فکری هم به حساب آورد. مسعود احمدزاده معتقد بود که "ما بیش از هر وقت به پراتیسین احتیاج داریم تا به تئوریسین."^{۲۹} در نوشته‌های این دوره روشنفکران انقلابی روشنفکر بودن خصلت غیرانقلابی و همسنگ بی‌عملی به شمار می‌رفت. حمید مؤمنی برای توجیه عمل‌گرایی در برابر کار تئوریک و روشنفکرانه بر این باور است که "مسائل به اندازه کافی روشن است و نیاز به دانستن بیشتر وجود ندارد؛ انقلاب جهانی اکنون به مرحله انقلابی رسیده است."^{۳۰}

آخرین گرایش روشنفکری چپ در سال‌های پیش از انقلاب از درون سازمان مجاهدین خلق شکل گرفت. در آن زمان بخشی از اعضای سازمان مجاهدین خلق از اسلام دست شستند و خود را مارکسیست - لنینیست اعلام کردند. این چرخش ایدئولوژیک با تصفیه‌های خونین درونی همراه بود که در جریان آن مجید شریف واقف، مرتضی صمدیه لباف و محمد یقینی به خاطر اعتراض به مشی مارکسیستی جان خود را از دست دادند.

در سال‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ بع دلیل فضای سیاسی بسته ایران بخشی از فعالیت روشنفکران چپ به خارج از کشور منتقل شده بود. کنفدراسیون دانشجویان ایران که گرایش‌های مهم سیاسی آن زمان به ویژه چپ‌ها را نمایندگی می‌کرد در انعکاس بحث‌های روشنفکری نقش مهمی داشت.^{۳۱}

روشنفکران چپ در انقلاب ۱۳۵۷

چپ با وجود ضعف عمومی و نفوذ کم‌دامنه در میان مردم با صفوف بسیار پراکنده به دوران انقلابی پا

^{۲۴} امیرپرویز پویان، ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا (تهران: سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، ۱۳۵۰).

^{۲۵} مسعود احمدزاده، مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک (چاپ ۷؛ تهران: سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، ۱۳۵۷)، ۱۷.

^{۲۶} علی آشتیانی، "جامعه‌شناسی سه دوره در تاریخ روشنفکری ایران معاصر"، کنگاش، شماره ۳-۲ (۱۳۶۷)، ۸۶-۱۳۷، نقل بر ۱۰۸.

^{۲۷} مصطفی شاعیان و حمید مؤمنی، درباره روشنفکر یک بحث قلمی، به کوشش ناصر پاکدامن (کلن: انتشارات فروغ، ۱۳۸۶).

^{۲۸} شاعیان و مؤمنی، درباره روشنفکر، ۱۶.

^{۲۹} احمدزاده، مبارزه مسلحانه.

^{۳۰} حمید مؤمنی، پاسخ به فرصت طلبان در مورد "مبارزه مسلحانه، هم استراتژی، هم تاکتیک" (تهران: انتشارات م بید سرخی، ۱۳۵۸)، ۵۴.

^{۳۱} آنگاه کنید به افشین متین، کنفدراسیون: تاریخ جنبش دانشجویان ایرانی در خارج از کشور ۵۷-۱۳۳۲، ترجمه ارسطو آذری (تهران: مؤسسه نشر و پژوهش شیرازه، ۱۳۷۸).

گذاشت. الگوی مسلط روشنفکری چپ این دوره یعنی فرد انقلابی که به نام کارگر و یا زحمت کش وارد کنش اجتماعی می‌شود، بر آن است تا عنصر آگاهی را به درون این طبقات منتقل کند و به نام سعادت عمومی و عدالت اجتماعی جامعه را تغییر دهد. بخش مهمی از روشنفکران انقلابی و رادیکال چپ این دوره تشکیلاتی هستند.

در یک نگاه کلی می‌توان گفت دو گرایش اصلی رفرمیستی و انقلابی چپ که از زمان مشروطیت در جامعه ایران شکل گرفته بودند با ترکیب و توان بسیار متفاوت در دوران انقلاب هم حضور دارند. گرایش اول در میان روشنفکران چپ رفرمیستی بود و به انقلاب به عنوان رویدادی مردمی برای استقرار دموکراسی و حکومت باز و کثرت‌گرای بی‌نگریست. این نیرو که در پی شکل‌گیری رادیکالیسم انقلابی دهه‌های ۴۰ و ۵۰ در عمل به حاشیه رانده شده بود و صدایش در هیاهوی دوران انقلاب چندان شنیده نمی‌شد کمتر تشکیلاتی است و یا به قدرت سیاسی نظر دارد. اصلی‌ترین چهره‌های روشنفکری این گرایش را افراد نزدیک به نیروی سوم و تشکل‌های سوسیال دموکرات تشکیل می‌دادند (علی اصغر حاج سید جواد، مصطفی رحیمی، منوچهر هزارخانی، داریوش آشوری). بسیاری از روشنفکران این گرایش با وجود خوش‌بینی اولیه به انقلاب ۱۳۵۷ به زودی از حکومت جدید فاصله گرفتند و اقدامات غیردموکراتیک آن را مورد انتقاد قرار دادند. نامه مصطفی رحیمی به آیت الله خمینی در آستانه انقلاب یک نمونه از این برخوردهاست. نویسنده در این نامه با احساس خطر از روند قدرت گرفتن اسلام‌گرایی، دموکراسی و سوسیالیسم را دستاورد بشریت می‌داند و با انتقاد از سرمایه‌داری و کمونیسم خواهان برقراری جمهوری و نیز احترام به رأی مردم می‌شود.^{۳۲}

گرایش دوم که بخش اصلی این روشنفکران را هم در بر می‌گرفت چپ رادیکال و انقلابی بود. این روشنفکران همان الگوی رفتاری و ذهنیتی “روشنفکری خلقی” و “متعهد” را نمایندگی می‌کردند با فرهنگ غالب در فضای روشنفکری چپ جهان سومی و مارکسیستی - لنینیستی. ذهنیت غالب روشنفکر انقلابی چپ معطوف به کسب قدرت برای تغییر جامعه است و با نگاه انقلابی، ضدآمریکایی و ضد امپریالیستی، عوام‌گرا، عدالت خواه، ضدلیبرال، و ناباور به دموکراسی در شکل متداول و غربی. برای این روشنفکران سرنگونی حکومت و انقلاب هدف سیاسی اصلی به شمار می‌رفت و به همین خاطر هم بیشتر به همگامی با آیت‌الله خمینی می‌اندیشیدند تا کنار آمدن با حکومت

محمد رضاشاه پهلوی و سازش بر سر دموکراسی. روشنفکر انقلابی و رادیکال چپ را در سال ۱۳۵۷ که بیشتر تشکیلاتی و یا هوادار حزبی است، در قالب سه خانواده اصلی می‌توان بازشناخت: خانواده اول سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران و گروه‌های همسو بزرگ‌ترین گروه چپ ایران بود. حزب توده ایران به عنوان قدیمی‌ترین گروه چپ موجود دومین نیروی منسجم چپ رادیکال بود، و بالاخره گرایش‌های موسوم به خط ۳ که از گروه‌های متعدد رادیکال مارکسیست - لنینیست تشکیل شده بود. در کنار این سه گرایش اصلی گروه‌های کوچک‌تر دیگری مانند حزب رنجبران و یا تروتسکیست‌ها وجود داشتند که آنها را در این دسته‌بندی نمی‌توان جا داد.

اولین آزمون روشنفکری چپ در ماه‌های انقلابی سال ۱۳۵۷ برخورد با دولت بختیار بود. روشنفکر چپ رادیکال که به کمتر از انقلاب و سرنگونی حکومت محمدرضاشاه رضایت نمی‌داد با انتقاد از گرایش “لیبرالی” و “سازش‌کارانه” دولت بختیار و یا وابسته دانستن او به امپریالیسم راه هرگونه سازش تاریخی را مسدود می‌دانست.

مبارزه ضدامپریالیستی، مبارزه ضدسرمایه‌داری “کمپرادور” و بزرگ‌مالکان عمده، موضوع اصلی گفتمان روشنفکری چپ رادیکال ایران است. در این نظام گفتمانی “لیبرال‌ها” و “لیبرالیسم” دشمن انقلاب و پیشرفت اجتماعی و استقلال کشور قلمداد می‌شدند و لبه تیز حملات روشنفکر رادیکال چپ متوجه آنهاست. بحران سیاسی ایران در نگاه روشنفکری چپ رادیکال بیش از آنکه در رابطه با آزادی‌های سیاسی و جامعه باز باشد در چهارچوب مبارزه با نفوذ امپریالیست و بورژوازی وابسته و یا گسترش عدالت اجتماعی درک می‌شد. در تحلیل روشنفکران انقلابی، ایران آن روز کشوری “وابسته” بود و “تضاد اصلی” هم میان خلق و امپریالیسم. فهم این چینی جامعه ایران با تکیه به الگوهای مرجع نظری و تحلیلی چپ صورت می‌گرفت. برای توجیه این راهبرد هم نوشته‌های روشنفکران که پر از بزرگ‌نمایی و اغراق در باره نقش و نفوذ امپریالیسم در ایران است، جامعه پیش از انقلاب را “نمونه کامل وابستگی ایران به امپریالیسم آمریکا و انگلیس” می‌دانست و بر آن بود که “امپریالیسم با به دست آوردن امتیازها، با اعطاء وام‌های اسارت‌آور، با اجراء سیاست به اصطلاح کمک، با ایجاد بانک‌ها و شرکت‌های مختلط ... با کنترل مؤسسات آموزشی ما... با غارت بی‌دریغ منابع عظیم نفتی”^{۳۳} حاکم بر ثروت و سیاست ایران است. از همین زاویه هم بود که احسان طبری به جای نویسنده

“روشنفکران وابسته به امپریالیسم” را به باد انتقاد می‌گیرد و به نام‌هایی چون ملک‌خان، تقی زاده، شاهپور بختیار اشاره می‌کند. نوشته‌های گوناگون روشنفکران اصلی گروه‌های دیگر نیز جوهر این مرحله تحول جامعه ایران را ضدامپریالیستی می‌دانستند.^{۳۴} فرخ نگهدار در بازگشت به آن سال‌ها می‌نویسد که سازمان چریک‌های فدایی خلق “نصیر می‌کرد که انقلاب بعد از پیروزی بر دیکتاتوری، یک فاز بعدی دارد که طی آن باید به مبارزه علیه امپریالیسم امریکا و برای بسط اصلاحات ضد سرمایه پرداخت.”^{۳۵}

در گفتمان انقلابی که گرد دو محور ضدامپریالیستی و عدالت‌جویی (تقسیم زمین، ملی کردن بانک‌ها و مؤسسات بزرگ اقتصادی) شکل گرفته بود دموکراسی بیشتر در بعد تقلیل و یا ابزاری آن به میان می‌آمد. آزادی فقط برای “خلق” بود و نه برای “دشمنان انقلاب.” اتفاق نیست که در ابتدای انقلاب چپ رادیکال ایران از منظر دموکراسی و آزادی‌های سیاسی به نقد حکومت برآمده از انقلاب نمی‌نشیند چرا که در فرهنگ خود او نیز الویت با سیاست‌های ضد سرمایه‌داری و ضدامپریالیستی بود.

موفقیت نیروهای اسلام‌گرا به رهبری روحانیت نه تنها برای روشنفکری چپ انقلابی غافگیر کننده بود که آن را با بحران هویتی هم روبرو کرد. روحانیت و نیروهای اسلام‌گرای پیروز در انقلاب در موارد بسیاری ادعای نمایندگی بخشی از ارزش‌ها، نیروهای اجتماعی و برنامه چپ را داشتند. حکومت جمهوری اسلامی و روشنفکران نزدیک به آن همان مقولات مهم گفتمان چپ انقلابی مانند عدالت اجتماعی، مصادره سرمایه‌های بزرگ، اصلاحات ارضی، دولتی کردن اقتصاد، مبارزه ضدامریکایی، مبارزه ضدلیبرالی... را در قالب حکومت دینی بازتولید می‌کردند. رویدادهای مهمی مانند اشغال سفارت امریکا، بحران روابط با غرب و یا جنگ با عراق بر پیچیدگی شرایط و بر سردرگمی روشنفکری سیاسی آن دوره می‌افزودند.

بخشی از چپ رادیکال از همان ابتدای انقلاب

استراتژی حمایت از گرایش ضدامپریالیستی و عدالت‌جویانه حکومت برآمده از انقلاب را در پیش گرفت. برای این دسته از روشنفکران، نزدیکی توده‌های تهی‌دست و زحمت‌کشان به این حکومت در برابر ناراضیاتی طبقه متوسط و بورژوازی نشانه‌هایی مثبت به شمار می‌رفتند. روشنفکران وابسته و یا نزدیک به حزب توده ایران و یا سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران (اکثریت) در این طیف قرار داشتند. مخالفت با دولت بازرگان هم از دیدگاه انقلابی و ضدلیبرالی ناشی می‌شد و برای بخشی از روشنفکران انقلابی چپ همسو شدن با روحانیت انقلابی در تضاد با دولت موقت امری طبیعی به نظر می‌رسد. به همین دلیل هم مصاحبه ایرج اسکندری با مجله تهران‌مصور که به انتقاد از مخالفت حزب توده ایران با دولت موقت پرداخته بود بیشتر به تمایلات “لیبرالی” او نسبت داده می‌شد.

روشنفکران چپ به مذهب، روحانیون، و یا نیروهای مذهبی بیشتر از دید جایگاه و منافع طبقاتی و “زیربنایی” نگاه می‌کردند. از نظر آنها مذهب بخشی از روبنای جامعه و تابعی از پدیده‌های زیربنایی (روابط تولید) به شمار می‌رفت. استفاده از مفاهیمی مانند “اسلام مترقی”، “اسلام انقلابی”، و قرار دادن آنها در برابر “اسلام ارتجاعی”، و “اسلام امریکایی” در ادبیات چپ در چهارچوب همین تحلیل مارکسیستی قابل درک است. روشنفکران این گرایش به دنبال یافتن نشانه‌های ترقی‌خواهی، عدالت‌طلبی و یا غرب‌ستیزی نزد نیروهای اسلام‌گرا و شخصیت‌های روحانی مانند آیت‌الله خمینی، طالقانی، منتظری یا بهشتی بودند. آنها در مبارزه اسلام‌گرایان انقلابی به رهبری خمینی با بازرگان و نهضت آزادی بیشتر تضاد میان خرده‌بورژوازی و تهی‌دستان شهری علیه بورژوازی ملی سازشکار را مشاهده می‌کردند. روشنفکران نزدیک به حزب توده ایران به روشنی حکومت اسلامی برآمده از انقلاب را ضدامپریالیست و عدالت‌جو می‌دانستند و بر این باور بودند که تضاد با غرب و نزدیکی ناگزیر به اتحاد شوروی ایران را به سوی “راه رشد غیر سرمایه‌داری” سوق خواهد داد.

وقتی اولین برخوردهای محدودکننده و غیردمکراتیک توسط جمهوری اسلامی آغاز شد، بخش مهمی از روشنفکران چپ رادیکال در کنار دموکراسی و آزادی‌های سیاسی قرار نگرفتند. این دومین آزمون دموکراسی برای روشنفکری چپ بود. یکی از نمونه‌های اولیه، بستن روزنامه‌های منتقد به اتهام لیبرالیسم یا جانب‌داری از نظام گذشته و ضدانقلاب بود. مصداق دیگر این نگاه را می‌توان در برخورد با

^{۳۴}مصطفی رحیمی، “چرا با جمهوری اسلامی مخالفم”، روزنامه آیندگان، (۲۵ دی ماه ۱۳۵۷).

^{۳۵}احسان طبری، جستارهایی از تاریخ (برلن: انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۹۰)، ۱۷-۱۸

^{۳۶}مهرداد مشایخی، “جنبش سوسیالیستی و پروبلماطیک وابستگی”، گفتگو، شماره ۳۱ (۱۳۸۰)، ۹۱-۱۱۰

^{۳۷}فرخ نگهدار، “خط مشی فدائیان و خط مشی حکومت پهلوی”، (تارنمای شخصی فرخ نگهدار، ۲۰۱۱)

<http://www.negahdar.net/index.php/article/163>

“اعدام‌های انقلابی” وابستگان به حکومت گذشته یافت. چپ انقلابی نه تنها مخالفتی با شیوه کار دادگاه‌های انقلاب و محاکمات سریع و بی‌قانونی‌های حقوقی این محاکم نکرد بلکه خواستار افزایش اعدام‌ها هم بود. در همین راستا هم چپ انقلابی به دولت موقت بازرگان، که از نظر او ماهیتی “لیبرالی” داشت، بسیار بدبین بود و بیشتر به رادیکالیسم روحانیت “انقلابی” چشم دوخته بود و یا هر دو جناح را به یک چوب می‌راند. این رابطه البته یک‌جانبه هم نبود. اسلام‌گرایان بخشی از مفاهیم ضدامپریالیستی و یا عدالت‌جویانه مطرح شده در پروژه چپ را در سال‌های پس از ۱۳۵۷ در روند تحول خود به عاریت گرفتند. اگر پیش از انقلاب برخی از مفاهیم چپ در قالب گفتمان مذهبی شریعتی و یا مجاهدین خلق بازسازی شده بود، در سال‌های پس از ۱۳۵۷ نیز تفکر چپ بر انقلاب و شعارهای آن تاثیر فراوان بر جا گذاشت.^{۳۶}

موضوع رابطه با روحانیت و یا نیروهای اسلام‌گرا به صورتی کم و بیش حاشیه‌ای در سال‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ در ادبیات روشنفکری چپ طرح شده بود. حزب توده ایران در دهه ۱۳۴۰ با وجود پشتیبانی، برخوردی محتاطانه با جنبش اسلام‌گرای طرفدار خمینی داشت و مخالفت ایت‌الله خمینی با اصلاحات ارضی و حق رأی زنان تردیدهای زیادی درباره اهداف مبارزه روحانیت به وجود می‌آورد. سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران به اسلام انقلابی سازمان مجاهدین خلق نگاه بسیار مثبت داشت. در بحث‌های درونی میان دو سازمان هم بر اهمیت پیوند سازمان مجاهدین خلق با روحانیون و خردبوروژوازی سنتی و بازار تکیه می‌شد که می‌بایست متحد طبقه کارگر در جنبش انقلابی باشند. بیژن جزنی از جمله کسانی بود که به روحانیت به عنوان یک طبقه اجتماعی خاص توجه کرده بود. از نظر او “کاست روحانی علاوه بر نقشی که به نمایندگی از جانب قشرها و طبقات مختلف به عهده دارد و از این جهت موضع‌گیری‌های مختلفی می‌کند، خود دارای منافع و مصالح صنفی است.”^{۳۷} از بین گروه‌هایی که تلاش کردند به ویژگی اسلامی انقلاب سال ۱۳۵۷ و نقش روحانیت بپردازند، راه کارگر است که نظریه “کاست

روحانیت” را پیش کشید. راه کارگر با الهام گرفتن از دیدگاه مارکس نظام جمهوری اسلامی را “بنابارتی” می‌دانست که کاست روحانیت در آن قدرت اصلی را داشت.

در میان روشنفکران انقلابی و رادیکال سال ۱۳۵۷ و پس از آن گاه نگاه انتقادی به این درک از انقلاب، مبارزه ضدامپریالیستی و یا عدالت اجتماعی وجود داشت ولی نبودن فرهنگ نقد و آزادی درون - سازمانی، میان سازمان‌ها و یا رسانه‌ها سبب شد که این افراد نتوانند نظرات خود را به بحث عمومی بگذارند. آنها یا سرکوب شدند و یا راه سکوت و انزوا را برگزیدند (ایرج اسکندری)، و یا نظرات آنها در فضای ملتهب روشنفکری چپ و منولوگ‌های تشکیلاتی مورد نقد و توجه درخور واقع نشد (پاک نژاد، بیژن حکمت). ایرج اسکندری که به خاطر مخالفت با سیاست‌های هواداری از اسلام‌گرایان انقلابی و روحانیت از رهبری حزب توده کنار گذاشته شده بود در مصاحبه خود با تهران مصور برای دفاع از دموکراسی شکننده آن روز خواستار حمایت از دولت موقت در برابر اسلام‌گرایان رادیکال می‌شود.^{۳۸} او در نامه خود به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی سیاست سال ۱۳۶۰ (۱۹۸۱)، سیاست‌های حزب توده در دفاع از آیت‌الله خمینی، و نیز رأی دادن به قانون اساسی که در آن اصل ولایت فقیه گنجانده شده را مورد انتقاد قرار می‌دهد.^{۳۹} مهرداد باباعلی از کادرهای رادیکال آن زمان نیز، با در تحلیل در نشریه راه فدایی بودن از یاد بردن “وابستگی روحانیت به نظام سرمایه‌داری” هم‌زمان به ویژگی‌های انحصارطلبانه و عمکرد کاست‌گونه آنها هم اشاره می‌کند و کمونیست‌ها را از همسان دانستن گرایش ضدامپریالیستی اسلام‌گرایانه با درک ضدامپریالیستی مارکسیستی بر حذر می‌دارد.^{۴۰} نمونه دیگر این نگاه انتقادی را می‌توان در نوشته‌های بیژن حکمت دید. او در مقاله ای در سال ۱۳۵۹ به اهمیت “دموکراسی بورژوایی چون تنها شکل سیاسی دوره تحول انقلابی” خواستار مشارکت چپ برای تأمین گسترده‌ترین شکل مردم‌سالاری در راستای پیکار دموکراتیک می‌شود. حکمت با پذیرش جوهر بورژوایی دموکراسی آن را

Eskandary Told the CPSU in 1981 (letter to Brezhnev),” *Central Asian Survey*, 7:1, (1988), 101-133.

^{۳۶} مهرداد باباعلی، “حاکمیت انحصارطلبان و روند آن،” راه فدایی، شماره ۶ (۱۳۵۸)، ۴۲-۴۴.

^{۳۷} بیژن حکمت، “بازسازی دولت و پیکار برای نهادهای کردن دموکراسی،” بسیج - بازگوی دیدگاه کمونیسم انتقادی، شماره ۵ (بهمین/اسفند ۱۳۵۹)

^{۳۸} عاطفه گرگین، “گفتگوی با پاک‌نژاد،” دفترهای آزادی شماره ۱،

^{۳۹} افشین متین، “از سوسیال دموکراسی تا سوسیال دموکراسی،” گفتگو، شماره ۳۱، (۱۳۸۰)، ۳۵-۶۶.

^{۴۰} بیژن جزنی، تاریخ سی ساله ایران (تهران: انتشارات مازیار، ۱۳۵۷)، ۱۴۰.

^{۳۸} ایرج اسکندری، خاطرات سیاسی، به کوشش علی دهباشی (تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۸).

^{۳۹} Iraj Eskandari, “U-Turn of Iran’s Tudeh Party: What

برای مبارزه طبقه کارگر بسیار مهم ارزیابی می‌کند.^{۴۱} در میان روشنفکران چپ با پیشینه انقلابی که موضوع دموکراسی را پس از انقلاب مورد توجه فراوان قرار داد باید به شکرالله پاک‌نژاد اشاره کرد. او به روشنی مبارزه برای دموکراسی و آزادی‌های سیاسی را از مبارزه ضد امپریالیستی و یا عدالت‌خواهانه جدا نمی‌کند. پاک‌نژاد پیش از دستگیری و اعدام در مصاحبه‌ای با عاطفه گرگین در دی ماه ۱۳۵۸ می‌گوید "بعد از داستان بورژوازی لیبرال و خرده بورژوازی رادیکال دام جدید، چنین گسترده شده که گویا بین دو مبارزه ضد امپریالیستی و دمکراتیک اولی عمده و دومی فرعی است." وی همچنین در این گفتگو روشنفکر رادیکالی را به باد انتقاد می‌گیرد که "عده‌ای از جوانان پرشور را دور خود جمع کرده، مبارزه برای حق کار، حق بازنشستگی و حق اعتصاب را مبارزه سوسیالیستی تلقی می‌کند و مبارزه برای آزادی بیان و مطبوعات را به عنوان مبارزه بورژوایی که هدفش تحمیل طبقه کارگر است."^{۴۲}

ضعف فرهنگ دموکراسی و آزادی را در رفتارهای تشکیلاتی چپ و با رابطه میان روشنفکران چپ هم می‌توان دید. نبودن فرهنگ نقد و وجود دیوارهای ضخیم تشکیلاتی روشنفکران چپ انقلابی را از هم‌اندیشی و دیالوگ میان خود و سایر خانواده‌های روشنفکری هم محروم کرد. یکی از گرهم‌های چپ انقلابی این بود که در زندگی درونی خود از عملکرد دمکراتیک‌چندانی برخوردار نبودند و روشنفکران هم قربانی این روابط بسته بودند و هم توجیه‌کننده آن. سال‌های طولانی مبارزه مخفی بدون تردید در شکل گرفتن چنین واقعیتی بی‌نقش نبود. بازخوانی خاطرات روشنفکران و کادرهای چپ انقلابی سال‌های ۴۰ و ۵۰ حکایت از وجود روابط درون - تشکیلاتی استبدادی و آمرانه در گروه‌های چپ می‌کند.^{۴۳} تجربه جدل فکری میان شاعران که برخوردی انتقادی به لنین و نبود آزادی درون - تشکیلاتی داشت و حمید مؤمنی، یک نمونه این تجربه‌هاست.^{۴۴} مبارزه مخفی و انقلابی و الگوی لنینی سانترالیسم دمکراتیک امکان دیالوگ سازنده و نقد و تفکر انتقادی را بسیار کاهش می‌داد. در حقیقت روشنفکران در درون فضای بسته و

منولوگ‌ها (تک‌سخنی) زندگی می‌کردند و داد و ستد فکری زیادی میان آنها وجود نداشت. کمتر انشعابی در چپ بود که با برچسب‌زنی و برخوردهای تند مواجه نبوده باشد. مسعود نقره‌کار "ریشه‌دار بودن فرهنگ عدم تحمل دگراندیشی و عدم تحمل مخالف سیاسی و عقیدتی در جامعه،" مطلق‌گرایی و خود بر حق‌بینی و "نادیده گرفتن حرمت و کرامت انسانی" را از دلایل فرهنگ "ترور شخصیت" در میان چپ انقلابی می‌داند.^{۴۵}

شکل افراطی برخورد درون - تشکیلاتی در جریان اختلافات درونی سازمان مجاهدین خلق (بخش مارکسیست - لنینیست) ایران در دهه ۱۳۵۰ با اعدام دو تن از اعضای سازمان (علی میرزا جعفر علاف، و جواد سعیدی) خود را نشان داد. اعدام آنها به ادعای رهبری سازمان در این رابطه بوده است که آنها در صدد آن بودند که خود را به رژیم معرفی نموده و اطلاعات خویش را در اختیار آن قرار دهند.

روابط تشکیلاتی غیردمکراتیک و سانترالیسم حاکم بر گروه‌ها به نام منافع انقلاب و طبقه صورت می‌گرفت. احسان طبری در توجیه این‌گونه روابط می‌نویسد که "یک حزب طراز نوین کارگری که می‌خواهد با دشمن نیرومندی مانند طبقه سرمایه‌دار و طرفدارانش مبارزه کند نمی‌تواند اصل لیبرالیسم را در حزب خود مجری دارد و یا آن را بپذیرد زیرا آن مایه تشمت و نفاق، موجب رخنه دشمن در صفوف حزب است." از نظر او "مبارزه حزبی درست مانند یک محاربه نظامی است. افراد مبارز مانند سربازان باید با انضباط باشند... رهبری حزب به مثابه فرماندهی جنگ است. مبارزه حزبی پرولتاریا و طرفدارنش بر ضد سرمایه‌داری و حمایت کنندگان آن، عالی‌ترین شکل تکامل یافته مبارزه حزبی است."^{۴۶}

نقد دموکراسی در دیدگاه روشنفکران چپ رادیکال و انقلابی

روشنفکر چپ انقلابی با وجود پرداختن بهای سنگینی در انقلاب ۱۳۵۷ از آزمون دموکراسی ناموفق به در آمد. در نگاه بسیاری از روشنفکران انقلابی و رادیکال

^{۴۴} شاعران و مؤمنی، درباره روشنفکر

^{۴۵} مسعود نقره کار، "درس‌هایی از ترور و ترور شخصیت درون

تشکیلاتی در جنبش چپ ایران"، تارنمای اخبار روز و روشنگری، (۱۳۸۵)

^{۴۶} احسان طبری، گزیده‌ای از آثار رفیق احسان طبری (چاپ الکترونیکی، ۱۳۸۱)، ۱۲۴:

<http://www.kayer.org/m-karname/tabari-e/gozideiazasarpdf>

(۱۳۶۳)، ۹۸-۱۲۱، نقل بر ۱۰۲.

^{۴۳} پیرامون زندگی درون تشکیلاتی گروه‌های چپ مطالب بسیاری در دهه ۶۰ و ۷۰ توسط روشنفکران چپ منتشر شده است. از جمله این نوشته‌ها می‌توان به ۴ جلد کتاب خاطرات ایرج اسکندری (مصاحبه با بابک امیر خسروی و فریدون آذر نور) و یا مصاحبه‌های حمید شوکت با ایرج کشکولی و مهدی خان‌بابا تهرانی (نگاهی از درون به جنبش چپ) و نیز مصاحبه‌های حمید احمدی با فعالین جنبش چپ (تاریخ شفاهی ایران) اشاره کرد.

مرجع دهه ۱۳۵۰ دموکراسی رایج در غرب با مضمون "صوری" و "لیبرالی" بیش از هر چیز در خدمت حاکمیت سرمایه‌داری و سلطه امپریالیسم بود. هسته اصلی تئوری کمونیستی بر پایه تضاد منافع جمعی (طبقه، خلق، زحمت‌کشان) بر منافع فردی و داوری درباره نیک و بد جامعه و طبقات اجتماعی بنا شده است. در این نظم گفتمانی نوعی منطق درونی تاریخ و جامعه (روینا و زیربنا) و آگاهی انسان وجود دارد که به صورت قوانین عام جلوه‌گر می‌شوند و ناظر بر تحولات اجتماعی و روابط انسان با محیط پیرامونی و با خویش‌ن هستند. اصل تعیین‌کننده در جهان‌بینی روشنفکر انقلابی چپ روابط تولیدی و ماهیت آن در هر دوره تاریخی است و سیاست و شعور انسان امر روبنایی به حساب می‌آیند. درک کمونیستی بسته از مقوله‌ای مانند دموکراسی را هم باید در قالب این تئوری عام درک کرد.

خوانش طبقاتی دموکراسی بدان معناست که در جامعه سرمایه‌داری دموکراسی خصلت طبقاتی دارد و بازتاب منافع طبقه حاکم است. همین روایت درباره جامعه سوسیالیستی بعد از به قدرت رسیدن کمونیست‌ها نیز صادق است. از آنجا که طبقات اجتماعی در جامعه پسا سرمایه‌داری (سوسیالیستی و کمونیستی) هم منافع متضادی دارند، در نتیجه دموکراسی مورد نظر کمونیست‌ها گزینشی است و نمی‌تواند همه گروه‌های اجتماعی را به یک گونه در بر گیرد. با حرکت از این تحلیل است که در گفتمان چپ انقلابی آزادی در جامعه بورژوازی آزادی هم‌زمان گرگ و میش تلقی می‌شود و واژه‌هایی مانند لیبرال یا لیبرالیسم، پارلمنتاریسم مصداق‌های دموکراسی صوری و حتی گاه بار منفی پیدا می‌کنند. در برابر این دموکراسی "صوری" رایج در غرب، واژه‌شناسی چپ انقلابی از "دموکراسی خلقی"، "دموکراسی مردمی"، یا "دموکراسی توده‌ای"، و یا "جمهوری توده‌ای" برای بیان ماهیت انقلابی حکومت‌های سوسیالیستی استفاده می‌کند. در این نظام گفتمانی دموکراسی "واقعی" زمانی می‌تواند به وجود آید که آزادی‌های سیاسی با عدالت اجتماعی و عدم سلطه طبقاتی و رابطه اجتماعی عاری از استثمار همراه باشد. ایده‌آل چپ انقلابی تحول جامعه به سوی وسیع‌ترین دموکراسی به معنای از بین بردن استثمار، رهایی کامل انسان از بندگی سرمایه و از خودبیگانگی، و ساختن یک جامعه سوسیالیستی است که در آن فقط "خلق" از آزادی برخوردار است.

ویژگی دیگر روشنفکران انقلابی و رادیکال نگاه به دموکراسی از منظر قدرت سیاسی است. دموکراسی در جامعه سرمایه‌داری، با وجود صوری بودن ابزاری در

دست طبقه کارگر و دیگر زحمت‌کشان تلقی می‌شود برای بسیج انقلابی و رسیدن به قدرت سیاسی. گفتمان انقلابی هم‌زمان محدود کردن آزادی‌های سیاسی و جمعی را در انقلاب‌های واسطه‌ای یا "دمکراتیک" و یا انقلاب‌های کارگری امری مشروع و بدیهی به شمار می‌آورد چرا که "دشمنان خلق" جایی در زندگی سیاسی جامعه انقلابی ندارند. واژه "دمکراتیک" در ادبیات چپ انقلابی صفت دموکراسی نیست و رابطه‌ای با دموکراسی در مفهوم عام و شناخته‌شده آن ندارد و بیشتر به ترکیب اجتماعی (کارگران، زحمتکشان شهری و روستایی) نیروهای شرکت‌کننده در یک جنبش بازمی‌گردد.

نگاه از منظر استراتژی و قدرت سیاسی و باور به جوهر طبقاتی دموکراسی سبب می‌شود که این مفهوم به مثابه امر همگانی عرصه عمومی و بخشی از حقوق عام شهروندان و یا ضرورت جامعه مدرن و نیاز فردیت شهروند مطرح نشود. رویکرد جامعه انقلابی هویت‌گرایانه است و بسته به موقعیت اجتماعی افراد و یا موضع سیاسی آنها می‌تواند در دایره دوستان انقلاب قرار گیرند و از دموکراسی انقلابی بهره‌مند شوند، و یا به عنوان "ضدخلق" جایی در مهمانی باشکوه "دموکراسی واقعی" نداشته باشند. سرکوب‌های انقلابی در روسیه، چین، کوبا، و یا سایر کشورهای اردوگاه سوسیالیستی با همین نگرش توجیه و یا ضروری قلمداد می‌شد. حقوق بشر نیز در این تلقی به مقوله بورژوازی تبدیل می‌شود و انتقادات سازمان‌های حقوق بشری به نقض آزادی‌های فردی و جمعی در کشورهای سوسیالیستی و انقلابی هم "توطئه" و "حقوق بشر امریکایی" نام می‌گیرد. این گونه است که انقلاب فرهنگی چین و سرکوب روشنفکران، وجود ناراضیان سیاسی در شوروی و یا کشورهای اروپای شرقی و کوبا حس همدردی در روشنفکران انقلابی ایران به وجود نمی‌آورد.

جوهر درک مارکسیستی - لنینیستی از دموکراسی و آزادی‌های سیاسی را می‌توان در مقاله‌ای که احسان طبری در این رابطه نوشته است مشاهده کرد. او با تفاوت گذاشتن میان دموکراسی و لیبرالیسم می‌نویسد که "نکته نادرست در قبول مفهوم دموکراسی به شیوه بورژوازی آن، به معنای "آزادی‌های سیاسی" و پُر بها دادن روشنفکران به این مفهوم است، و حال آنکه در "جامعه‌شناسی انقلابی"، بین آزادی‌گرایی یا "لیبرالیسم"، که محتوای "دموکراسی" را تا سطح آزادی‌های سیاسی متداول در برخی کشورهای دارای سیستم پارلمانی سرمایه‌داری تنزل می‌دهد، و

مردم‌گرایی یا "دمکراتیسم"، که اصل حاکمیت خلق را در مرکز توجه قرار می‌دهد، تفاوت کیفی است.^{۴۷} برای طبری "هر دموکراسی، دموکراسی است برای بخش معینی از جامعه و دیکتاتوری است برای بخش دیگر" و یا "دموکراسی سیاسی بدون دموکراسی اقتصادی سخنی است میان تهی".^{۴۸} با استفاده از همین منطق، نویسنده به لیبرالیسم انتقاد می‌کند چرا که برایش مهم نیست که خلق، در لحظه تاریخی معین، کدام یک از طبقات و اقشار جامعه را در برمی‌گیرد و لذا حاکمیت خلق به چه معناست. احسان طبری میان خلق و ملت تفاوت می‌گذارد و با بیان اینکه "از نظر جامعه‌شناسی علمی و انقلابی، خلق آن بخشی از ملت است که از طبقات و قشرهای حاکمه مرتجع و محافظه‌کار و ممتاز جوامع سرمایه‌داری جداست و منافعش با این طبقات و قشرها وارد تضاد می‌شود."^{۴۹} او حتی دموکراسی مربوط به خلق را از دموکراسی ملت جدا می‌کند. این‌گونه، نویسنده در شرایط انقلابی ایران دموکراسی را شایسته "کارگران، دهقانان، پیشه‌وران، روشنفکرانی که خدمتگزار خلق هستند، و نیز بورژوازی کوچک و متوسط ضدامپریالیستی (یا ملی)" می‌داند، و سرکوب "ضد خلق" یعنی "سرمایه‌داران و زمین‌داران بزرگ وابسته و تکنوکرات‌های لشکری و کشوری در خدمت آنها را (که در ایران خاندان پهلوی سلسله‌جنبانشان بود) امری ناروا به حساب نمی‌آورد."^{۵۰}

امیر نیک‌آئین یکی دیگر از نویسندگان اصلی حزب توده ایران نیز در کتاب واژه‌های سیاسی (۱۳۶۵) دموکراسی را در جوامع سرمایه‌داری "صوری" و "ادعایی" می‌خواند و با منطق شبیه احسان طبری می‌نویسد: "دموکراسی یکی از انواع حاکمیت بوده و وجه مشخص آن اعلام رسمی اصل تبعیت اقلیت از اکثریت و به رسمیت شناختن آزادی و حقوق مساوی افراد و اتباع است." نویسنده براین باور است که "جامعه‌شناسی بورژوازی" تلاش دارد "دموکراسی را جدا از شرایط اقتصادی و اجتماعی زندگی جامعه بررسی" کند و "ماهیت طبقاتی اجتماع، تضاد و مبارزه طبقاتی را نفی" کند. از این نگاه هر دموکراسی به مثابه شکلی از سازمان سیاسی اجتماع، در آخرین تحلیل به شیوه تولید معینی خدمت می‌کند و توسط آن تعیین می‌شود. نویسنده آنگاه توضیح می‌دهد که "در جوامع منقسم به طبقات متناقض، دموکراسی عملاً تنها برای نمایندگان طبقه حاکمه وجود دارد. در جامعه سرمایه‌داری، دموکراسی یکی از اشکال حاکمیت و سلطه طبقه بورژوازی است که ماهیتش سلطه طبقه استثمارگر بر اکثریت محروم است." نیک‌آئین همچنین "احترام به حقوق مدنی و آزادی اجتماعات و انتخابات و قلم و

بیان" را "اغلب و ماهیتاً صوری" می‌داند چرا که در جامعه سرمایه‌داری "تمامی دستگاه حکومتی و طرز عمل واقعی دولت متوجه آنست که زحمت‌کشان را از شرکت در حیات سیاسی باز دارد، جلو فعالیت توده‌ها را بگیرد و در همه‌جا مدافع منافع طبقاتی اقلیت استثمارگر باشد."^{۵۱}

همین تفسیر کشدار و مشروط از آزادی در جریان اولین توقیف مطبوعات پس از ۱۳۵۷ (بامداد و آیندگان) پیش آمد و حزب توده ایران به نام انقلاب بستن روزنامه‌های "لیبرال" را منفی ارزیابی نمی‌کرد. و یا زمانی که در کانون نویسندگان ایران بر سر چگونگی برخورد با نقض آزادی‌ها در جمهوری اسلامی دودستگی به وجود آمد مشاهده می‌کنیم. م. ا به‌آذین به عنوان روشنفکر توده‌ای در جریان بروز بحران در کانون نویسندگان بر سر دفاع از آزادی بیان نوشت: "آزادی هم، به صورت حق یکنواخت و یکسان که همه از آن برخوردار باشند نیست. هم آزادی و هم حقوق مدنی تا آنجا رعایت می‌شود که، در هر لحظه از روند تکاملی انقلاب، مصلحت تحکیم گرایش غالب ایجاب می‌کند."^{۵۲}

بخش‌های دیگر چپ رادیکال هم کمابیش همین درک انتقادی را از مفاهیمی مانند دموکراسی، لیبرالیسم و یا نظام‌های باز غربی داشتند. در پروژه سیاسی جنبش مسلحانه در ایران سال‌های ۴۰ و ۵۰ نیز دموکراسی جایی نداشت و یا بصورت تاکتیکی و تقلیلی در مرحله انتقالی گذار به سوسیالیسم آن هم برای طبقه کارگر و متحدان ناپایدارش مانند خرده‌بورژوازی مطرح است. مازیار بهروز در اثر پژوهشی خود بر روی کسانی که خود آنها را "شورشیان آرمان‌خواه" می‌نامد، می‌نویسد که ضعف اساسی جنبش فدایی عبارت از این بود که با مفهوم دموکراسی بیگانه بود و آنرا اولویت خود نمی‌شناخت.^{۵۳} بسیاری از روشنفکران اصلی چپ انقلابی پیش از ۱۳۵۷ بحث چندانی را درباره دموکراسی مطرح نمی‌کردند. برای آنها هدف

^{۴۷} احسان طبری، برخی مسایل حد انقلاب ایران (تهران: انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۵۸)، جلد ۲.

^{۴۸} طبری، برخی مسائل، ۲۹.

^{۴۹} طبری، برخی مسائل، ۳۰.

^{۵۰} طبری، برخی مسائل، ۳۰.

^{۵۱} امیر نیک‌آئین [هوشنگ ناظمی]، واژه‌نامه سیاسی (چاپ الکترونیکی، انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۶۵)، ۶۰.

^{۵۲} م. الف، به آذین [محمود اعتماد زاده]، "آزادی و انقلاب"، نشریه شورای نویسندگان و هنرمندان، دفتر ۳ (۱۳۶۰)، نقل بر ۲۶.

^{۵۳} بهروز، شورشیان آرمان‌خواه، ۱۳۱.

و متحدانش در میان زحمت‌کشان شهری و روستایی و خرده بورژوازی) باشد. دولت راه رشد غیرسرمایه‌داری به گفته اولیانفسکی "دمکراتیک ملی" بود^{۶۶} که از طریق یک ائتلاف اجتماعی وسیع زحمت‌کشان، شامل پرولتاریای رشدیافته، قشرهای خرده‌بورژوازی در شهر و روستا و همچنین عناصر بورژوازی ملی با موضع ضدامپریالیستی و مترقی به وجود می‌آمد و می‌بایست با میانبر زدن از سرمایه‌داری، راه رسیدن به سوسیالیسم را هموار می‌کرد. در این پروژه وجود یک بخش دولتی قدرت‌مند در اقتصاد، اصلاحات ارضی، مبارزه ضدامپریالیستی، محدود کردن رابطه با کشورهای سرمایه‌داری غرب و نزدیکی با اتحاد جماهیر شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی از اهمیت کلیدی برخوردار بود. دموکراسی و یا نظام آزاد چند حزبی در این پروژه هیچ جایی نداشتند و تلاش‌های "تئوریک" برای نقد لیبرالیسم در برابر "دمکراتیسم" در حقیقت در پی هدف توجیه شرایط کشورهای سوسیالیستی و یا کشورهای با راه رشد الگوهای "راه رشد غیر سرمایه‌داری" بود. نمونه‌ی این الگو در آن زمان هم کشورهای مانند الجزایر و یایی و سوریه بودند که در آن "دمکرات‌های انقلابی" (اسد، قذافی، بومدین) قدرت را به دست گرفته بودند. سیاست خارجی اتحاد شوروی بر پایه حمایت از چنین دولت‌هایی بنا شده بود و تئوری "راه رشد غیرسرمایه‌داری" به نوعی به این سمت‌گیری مشروعیت "سوسیالیستی" می‌بخشید.^{۶۷}

برخورد روشنفکران انقلابی و رادیکال به دموکراسی در ایران یکی از مصداق‌های نوع تلقی آنها از تئوری مارکسیستی هم بود. این دیدگاه، مارکسیسم (و یا مارکسیسم - لنینیسم) را هنجاری می‌داند که وفاداری به آن اجباری است و به همین خاطر هم سپهر نظری این روشنفکران به متون و الگوهای تحلیلی که به این ایدئولوژی تعلق دارند محدود می‌شد و منابع غیر مارکسیستی چندان مورد استقبال قرار نمی‌گرفت. کمتر کسی از میان روشنفکران اصلی چپ انقلابی و رادیکال پس از ۱۳۲۰ به خود اجازه داده بود که مارکس، انگلس، لنین، و یا سایر روشنفکران مرجع کمونیست را مورد نقد قرار دهد و این نگاه شیفته و ستایش‌آمیز از آنها "معصومینی" ساخته بود برای نسخه‌برداری و تقلید؛

^{۶۴} مؤمنی، پاسخ به فرصت‌طلبان، ۱۷.

^{۶۵} نگهبان، خط مشی فدائیان.

^{۶۶} راستین و آلکساندروویچ اولیانفسکی، راه رشد غیرسرمایه‌داری (تهران: انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۵۹).

^{۶۷}

^{۶۸} حیدر مهرگان، چپ‌روها، مسئله خرده‌بورژوازی و راه رشد غیرسرمایه‌داری (تهران: انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۵۹).

اصلی به دست گرفتن قدرت توسط نیروی انقلابی نماینده طبقه کارگر و متحدانش است. حمید مؤمنی (۱۳۵۳) از سه نوع انقلاب سخن به میان می‌آورد: ۱) انقلاب بورژوا - دمکراتیک علیه فئودالیسم (انقلاب فرانسه) و یا علیه فئودالیسم و امپریالیسم (انقلاب الجزایر) که به دیکتاتوری بورژوازی منجر می‌شود، ۲) انقلاب دمکراتیک نوین با شرکت بورژوازی ملی، خرده‌بورژوازی، دهقانان و طبقه کارگر که در آن البته رهبری با طبقه کارگر است و پس از تصرف حکومت، دیکتاتوری خلق، یعنی دیکتاتوری طبقات انقلابی با رهبری طبقه کارگر تشکیل می‌شود و ۳) انقلاب سوسیالیستی به رهبری طبقه کارگر برای دیکتاتوری طبقه کارگر. شکل دموکراسی شناخته شده برای این روشنفکران شکلی از دیکتاتوری و ویژگی جامعه سرمایه‌داری است و از آنجا که کف مبارزه مسلحانه انقلاب دمکراتیک نوین است در عمل شکل حکومتی مطلوب یا دیکتاتوری خلق است و یا دیکتاتوری طبقه کارگر.^{۶۸}

فرخ نگهدار درباره تجربه پیش از انقلاب ۱۳۵۷ سازمان چریک‌های فدایی خلق به همین نزدیکی و دوری به نیروهای سیاسی بر پایه درک از انقلاب و دموکراسی اشاره می‌کند. از نگاه او این تصور که انقلاب ایران در فاز اول ضددیکتاتوری و در فازهای بعدی ضدامپریالیستی و ضدسرمایه‌داری است، موجب شد که اعتماد جنبش فدایی به نیروهای آزادی‌خواه که خیلی هم "ضدامپریالیست" نبودند، سست بماند و اعتماد آنان به نمایندگان اقشار "خرده بورژوازی سنتی" که خیلی ضدامپریالیست بودند با پشتوانه‌تر باشد. این تحلیل و این استراتژی سیاسی زمینه‌ای ساخت که پس از انقلاب بخش عمده‌ای از فدائیان، بر اساس تئوری‌های خود، خرده‌بورژوازی سنتی و نمایندگان آن، روحانیون خط امام، را متحد خود در مرحله مبارزات ضدامپریالیستی تلقی کنند، و به تقابل با "نمایندگان بورژوازی ملی"، نهضت آزادی و "لیبرال‌ها" برخیزند.^{۶۹}

عدم باور به دموکراسی در میان روشنفکران چپ رادیکال را باید در چهارچوب پروژه کلی چپ نیز درک کرد که در آن تئوری انقلاب، تضادهای طبقاتی و کسب هژمونی طبقه کارگر و یا گذار از سرمایه‌داری به "راه رشد غیرسرمایه‌داری" و یا سوسیالیسم نقش اساسی را ایفا می‌کرد. در تجربه ایران تفکر حزب توده ایران که از "انسجام" و ثبات نظری صوری بیشتری نسبت به بقیه گروه‌ها برخوردار بود، هدف اصلی انقلاب در ایران می‌بایست رفتن بسوی "راه رشد غیرسرمایه‌داری" از طریق جبهه متحد خلق (طبقه کارگر

در حالی که بسیاری از روشنفکران چپ مارکسیستی در تجربه اروپا از این دیوارهای ایدئولوژیکی عبور کرده و به خود اجازه شک کردن در اصلی‌ترین مفاهیم چپ و کمونیستی را هم داده بودند. تجربهٔ نئومارکسیست‌های اروپایی یا امریکایی ویا اندیشمندانی که در شکل‌گیری و گسترش مکتب فرانکفورت نقش داشتند نمونه‌ای از این رویکرد انتقادی کسانی بود که به مارکسیسم به عنوان نقطهٔ عزیمت و دست‌مایه‌ای برای شناخت و درک بهتر جامعه می‌نگریستند و پروژهٔ سیاسی شسته و رفته و تمامی را هم در آستین نداشتند.

روشنفکر چپ آرمان‌گرا و انقلابی این دوره از این ذهنیت انتقادی بسیار دور است و سپهر فکری‌اش از مجموعه‌ای از تضادهای دوگانه ساخته شده، و نزد او گفتمان خیر/شری خطی و غیردیالکتیکی پیرامون تاریخ و جامعه تشکیل می‌شد. در این دستگاه فکری با مراجعه به "قوانین عام مارکسیسم - لنینیسم" پاسخ‌های کلی هنجاری و ساده‌شده برای مسائل پیچیدهٔ اجتماعی و سیاسی داده می‌شد. روشنفکران چپ انقلابی این دوره خود را از نظر فکری مجهز به نوعی اندیشهٔ "علمی" می‌دانستند که در آن جایی برای چون و چرا و گفتگو وجود نداشت. واژهٔ سحرآمیز "سوسیالیسم علمی" و باور به "حقیقت" ناب مارکسیستی - لنینیستی برای کشیدن دیوار بزرگی به دور روشنفکران انقلابی و بستن دیدگان آنها کافی بود. بدین‌سان، تئوری‌های اساسی مربوط به دموکراسی، زیربنا - روینا، ماتریالیسم تاریخی، مسئله هستی اجتماعی و رابطهٔ آن با آگاهی اجتماعی، تئوری انقلاب، تئوری ازخودبیگانگی در جامعهٔ سرمایه‌داری، دیکتاتوری پرولتاریا، تحلیل طبقاتی، جایگاه طبقه کارگر، و گذار به سوسیالیسم کمتر مورد پرسش و چرایی قرار می‌گرفتند.

یکی از باورهای کمونیستی این بود که "مارکسیسم - لنینیسم علمی است برای شناخت درست جامعه و تکامل آن" که شامل مجموعه‌ای از "قوانین عام" و یکسان برای همهٔ کشورهاست. مارکسیسم - لنینیسم در این باور اسطوره‌گونه جهان‌بینی علمی پرولتاریا است و به گفتهٔ نیک‌آئین "امکان کامل پیش‌بینی علمی را فراهم می‌سازد."^{۵۴} نویسنده مدعی است که "مارکس

و لنین و احزاب کمونیست و کارگری نمونه‌های درخشان صحت و اثربخشی پیش‌بینی علمی را ثابت کرده‌اند" چرا که "دیالکتیک ماتریالیستی اسلوب علمی تجزیه و تحلیل بغرنج‌ترین پدیده‌های اجتماعی را در اختیار ما می‌گذارد که به وسیله آن می‌توان آینده را پیش‌بینی کرد". نیک آئین البته اذعان دارد که "پیش‌بینی رویدادهای اجتماعی و تحولات تاریخی آینده بسی بغرنج است،" اما هم‌زمان بر این باور است که "تنها پیدایش مارکسیسم امکان داد یک نظریه علمی پی‌گیر در این زمینه ایجاد شود و پیش‌بینی علمی میسر گردد."^{۵۵} شاید به این خاطر است که روشنفکر عمل‌گرای قهرمان دیگر خود را بی‌نیاز از تئوری و خواندن و فکر کردن می‌داند: "این مسئله اکنون برای ما مطرح نیست که آیا فرمول ارزش اضافی درست است یا نه... کسی هم که دست به این عمل می‌زند ممکن است یک هزارم پلخانیف هم دانش نداشته باشد. ولی راه برایش از او روشن‌تر است."^{۵۶}

مارکس سوسیالیسم خود را در برابر آنچه که او سوسیالیسم تخیلی می‌دانست "علمی" نامید (انگلس هم کتابی به عنوان سوسیالیسم تخیلی و سوسیالیسم علمی دارد). مارکسیسم - لنینیسم رسمی در کشورهای سوسیالیستی و روشنفکران چپ انقلابی جهان سوم این پسوند "علمی" را که نوعی اعتبار و مشروعیت ذاتی برای آن به دنبال می‌آورد به نوعی باور مذهبی تبدیل کرده بودند. در این فرهنگ مفاهیم اصلی مارکسیسم - لنینیسم به صورت حقیقت فی‌نفسه و امر ناگزیر در آمدند و کسی هم نمی‌بایست درباره حقانیت و درستی آن تردیدی به خود راه می‌داد. نیک‌آئین در کتاب ماتریالیسم تاریخی "مارکسیسم - لنینیسم را به صورت یک جهان‌بینی علمی منظم و "ذو جوانب" معرفی می‌کند که به مثابهٔ "علم قلهٔ تکامل معرفت بشری است و به تمام دستاوردهای دانش در همه شئون تکیه دارد."^{۵۷} بدینسان علم مارکسیسم - لنینیسم مانند ریاضی و فیزیک محدودیت جغرافیایی و زمانی نمی‌شناسد، یعنی مانند هر دانش واقعی مربوط به سرزمین خاص یا زمان نیست. چنین درکی را باید در فضای جامعهٔ جهان‌سومی با ذهنیت اسطوره‌پرداز و بدون تجربهٔ دمکراتیک در نظر گرفت که مفاهیم را به گزاره‌های مذهبی و جامد تبدیل می‌کند و راه بر نوآوری فکری و نقد می‌بندد. مفاهیم مارکسیستی این‌گونه به صورت منظومه‌ای در آمده بودند که نوعی انسجام و به هم پیوستگی درونی داشتند (و هنوز هم برای اقلیتی دارند) و در عمل به صورت دین مدرن و امروزی و یا دین زمینی با روکش علمی و عینی درآمده بودند.

^{۵۴} امیر نیک‌آئین [هوشنگ ناظمی]، ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی. یکصد گفتار برای نخستین آشنایی با شالوده‌های فلسفه مارکسیستی - لنینیستی، جلد اول ماتریالیسم دیالکتیک (تهران: انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۵۹)، ۲۱۵.

^{۵۵} نیک‌آئین، ماتریالیسم دیالکتیک، ۲۱۴.

^{۵۶} مؤمنی، پاسخ به فرصت‌طلبان، ۲۰.

^{۵۷} نیک‌آئین، ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی، ۳.

باور به انقلاب و ناگزیر بودن گذار به آرمان‌شهر کمونیستی به عنوان سمت تاریخ یکی از این اسطوره‌های مارکسیسم - لنینیسم عامیانه بود. در روش‌شناسی روشنفکر چپ انقلابی جزئیات و رویدادهای جاری اهمیت ندارد؛ آنچه اساسی و مهم می‌نماید داوری کلی است که او از تاریخ و سمت تحول جامعه بر پایه ماتریالیسم تاریخی دارد. او بر اساس روایت انتزاعی از سیر تاریخ و دیدگاه سیستمیک به سراغ حوادث و "جزئیات" می‌رود و آنهایی را برمی‌گزیند که درک کلان او از تاریخ را تأیید کنند. "حقیقت" مارکسیستی در خوانش این روشنفکران دارای بعد و ذات تاریخی است و به این اعتبار "عینی‌گرا" هم هست. نوعی دیدگاه سیستمیک و توضیح منشاء و خاستگاه همه پدیده‌ها در متن روند تحول تاریخی. روشنفکر انقلابی چپ نه با رویکردی نقاد و پرسش‌گرانه و نیز پدیدارشناسانه، که با نگاهی جبرگرایانه به سراغ تاریخ و جامعه خود می‌رود.^{۶۲}

روشنفکری چپ ایران به ویژه از سال‌های ۲۰ شمسی به این سو نوعی وابستگی ایدئولوژیک عادت‌واره به توجیه و یا گرفتن مشروعیت افکار خود از متون کلاسیک داشت. خلاقیت روشنفکر چپ رادیکال به میزان توانایی او در استفاده از متون کلاسیک و یا آثار سایر روشنفکران مرجع بستگی مستقیم داشت. آنچه که در زبان رایج مارکسیستی - لنینیستی کاربست خلاق این تئوری در شرایط خاص هر کشور نام گرفته بود در حقیقت نوعی روش‌شناسی وارونه بود چرا که نقطه شروع نه واقعیت‌های زنده که تئوری‌های موجود و متونی بودند که حقیقت ناب و ابدی هم به شمار می‌رفتند. بدین‌گونه بود که هم حزب توده و هم روشنفکران انقلابی طرفدار مبارزه مسلحانه و یا دیگر چپ‌های رادیکال می‌توانستند از مارکس، انگلس، لنین، یا پلخانف و دیگران نقل قول‌هایی را پیدا کنند که تحلیل آنها را مشروع و پذیرفتنی جلوه دهد.^{۶۳} این دنباله‌روی نظری و اعتیاد فرهنگی (هم‌زمان نزد نویسندگان روشنفکر و خواننده او) به کسب مشروعیت از متون کلاسیک کمونیستی لطمه جدی به استقلال فکری روشنفکر چپ می‌زد و او را در قالب‌های کلیشه‌ای بسته زندانی می‌کرد.

دوران بازاندیشی و نواندیشی چپ

در جریان سرکوب‌های سیاسی سال‌های ۶۰ ایران بسیاری از کادرها و روشنفکران وابسته به چپ انقلابی یا به زندان افتادند و جان خود را از دست دادند و یا ناچار به ترک ایران شدند. نگاهی به ترکیب روشنفکران چپ در دهه ۷۰ و ۸۰ شمسی نشان می‌دهد که بخش

اصلی روشنفکران چپ در خارج از کشور به سر می‌برند و آنهایی که در داخل کشور هستند به نیرویی حاشیه‌ای تبدیل شده‌اند. فضای بسته سیاسی ایران در دو دهه گذشته زمینه بازسازی و گسترش روشنفکری چپ را کاهش داده است.

بازخوانی نوشته‌ها و آثار منتشر شده سال‌های دهه ۶۰ و ۷۰ شمسی حاکی از دگرگونی‌های گسترده در روشنفکری چپ ایران است. تحولات گفتمانی و پویایی فکری این خانواده روشنفکری را می‌توان ناشی از سه حادثه مهم دانست: سرنوشت انقلاب ایران و پی‌آمدهای آن به نوعی به معنای شکستن بعد قدسی انقلاب و فضیلت رادیکالیسم انقلابی هم بود. برای روشنفکری چپ ایران تجربه خشونت سیاسی و دولتی پس از انقلاب به فراخوانی برای بازخوانی مفاهیم کلیدی گذشته هم تبدیل شد. از سوی دیگر گرایش ضدامریکایی و ضدغربی جمهوری اسلامی الگوی جهان‌سومی روشنفکر ضدامپریالیست را دچار بحران ژرفی کرد. شکل‌گیری جریان روشنفکری انتقادی در درون نیروهای اسلام‌گرا هم در تحول فکری محیط چپ تأثیر داشت. ما از دهه هفتاد شمسی شاهد نوعی رقابت فکری مثبت و سازنده میان گرایش‌های روشنفکری سکولار و دین‌باور هستیم.

بحران و فروپاشی اردوگاه سوسیالیستی به معنای شکست نوعی درک از سیر تاریخ، نظام گفتمانی و پروژه سیاسی و پایان رؤیای حکومت سوسیالیستی از طریق دیکتاتوری یک حزب به نام یک طبقه هم بود. روشنفکران انقلابی چپان خود را بر روی سوسیالیسمی "واقعاً موجود" باز کردند که به جای ساختن بهشت زمینی به کابوسی برای شهروندان این کشورها تبدیل شده بود. حزب توده ایران طی ده سال با هواداری کامل و بدون نقد و یا نگاه ستایش‌آمیز همه انتقادات به این نظام و نقض آشکار دموکراسی و یا ناکارایی اقتصادی آن را تبلیغات امپریالیستی قلمداد می‌کرد و سایر روشنفکران انقلابی هم (به جز موارد نادر مانند آثار شعاعیان) اگر حرفی به میان می‌آوردند از انتقادات محدود فراتر نمی‌رفتند. بحران نظام‌های

^{۶۲} علی شیرازی نمونه این روش برخورد با مسائل اجتماعی را در تحلیل‌های حزب توده ایران درباره با فئودالیته و سرمایه‌داری و نوع استفاده از آثار "کلاسیک" و یا نویسندگان شوروی را که نویسنده "دانش استقرایی" می‌نامد نشان می‌دهد. نگاه کنید به علی شیرازی، مدرنیته، شبهه و دموکراسی بر مبنای یک بررسی موردی درباره حزب توده ایران (تهران: انتشارات اختران، ۱۳۸۶).

^{۶۳} نویسندگان "راه کارگر" یکی از نمونه‌های افراطی این عادت‌وارگی بودند. برای مثال این نشریه در پاسخ به انتقاداتی که به رونویسی از متون مارکسیستی در مقالات و تحلیل‌ها می‌شود می‌نویسد:

سوسیالیستی از کوبا تا چین و یا فروپاشی دیوار برلن و از بین رفتن "اردوگاه سوسیالیستی" در اروپای شرقی نوعی زلزله واقعی فکری برای روشنفکر چپ ایرانی بود و او را به بازاندیشی جدی درباره مبانی و چهارچوب های نظری خود سوق داد. هر چند شمار محدودی از این روشنفکران هنوز هم در تلاش توجیه این شکست مهم تاریخی هستند اما این رویدادها به معنای پایان یک پارادایم هم بود. هم زمان ما شاهد نوعی رویکرد جدید به سوسیال - دموکراسی، رفرمیسم و یا دموکراسی هستیم.

مهاجرت بخش بزرگی از روشنفکران چپ رادیکال به خارج از کشور در تحول فرهنگی و فکری آنها بسیار مؤثر بود. گروهی به اتحاد شوروی، افغانستان و یا برخی دیگر از کشورهایی که در آنها کمونیست ها حکومت را در دست داشتند، رفتند و در آنجا از نزدیک با تجربه و نظام سیاسی و میزان آزادی های فردی و سیاسی این جوامع و چگونگی افکار عمومی آن آشنا شدند. با آنکه بخش بزرگی از همه این افراد بعد از زمان کوتاهی بار سفر به غرب را بستند ولی همین تجربه کوتاه هم برای مشاهده و درک واقعیت های این کشورها کافی بود. مهاجرت گسترده به غرب و یا رابطه نزدیک با واقعیت ها و فضای روشنفکری و دانشگاهی کشورهای غربی نقش بسیار مهمی در بازاندیشی روشنفکران چپ پیرامون مفاهیم کلیدی روایت های گوناگون مارکسیسم - لنینیسم به ویژه در رابطه با دموکراسی داشت.

این سه رویداد مهم، و تا حدودی هم زمان، روشنفکری چپ را دستخوش بحران جدی کرد. دستگاه فکری "منسجم" مارکسیستی - لنینیستی با همه "قوانین عام" و اجزاء آن به ناگاه از کار بازایستاد و مفاهیم بدیهی گذشته مورد تردید و نقد قرار گرفتند؛ به طوری که سال های ۶۰ و ۷۰ را می توان سال های تغییر پارادایم این گروه از روشنفکران دانست. تحولات مهم جامعه بشری در دهه های گذشته، روندهای جهانی شدن، ضعیف شدن جایگاه طبقه کارگر، و انقلاب فنی و ارتباطی در شتاب

بخشیدن به این بازخوانی گذشته و نقد نظام گفتگمانی چپ نقش مهمی داشتند. برای بسیاری از روشنفکران چپ واکاوی و بازبینی تئوری های چپ نوعی نیاز درونی و ضرورت بود برای درک بهتر موقعیت، برای فهم بهتر آنچه گذشت، شکست ها، ناکامی ها و یا موفقیت ها برای فکر کردن درباره آینده. این دوره انتقالی برخی از روشنفکران منتقد این خانواده به تدریج از اندیشه های چپ فاصله گرفتند ولی آنها با نوشته ای خود در بحث های درونی چپ مشارکت کرد. بخشی از روشنفکران چپ رادیکال هم با خوانش انتقادی از تجربه و اندیشه انقلابی و "حقیقت مطلق" مارکسیستی - لنینیستی وارد دوران تردید و نوسازی شدند. ویژگی مهم این دوره زندگی روشنفکری چپ به پرسش کشیدن و یا بی اعتباری تکیه گاه های تئوریک گذشته و یا روشنفکران مرجع است.

چرخش روش شناسانه مهم دهه ۷۰ شمسی فاصله گرفتن از این فرهنگ و رویکرد در شناخت و تحلیل جامعه و سیاست است. آثار کلاسیک های کمونیستی و یا تئورسین سوسیالیستی دیگر تکیه گاه نظری مورد پذیرش و معتبر برای توجیه و مشروعیت بخشیدن یک نظام گفتگمانی نیستند. برخلاف دهه ۴۰ و ۵۰ دیگر کمتر کسی در پی پیدا کردن مصداق های شرایط اجتماعی ایران در آثار اصلی مارکسیستی است. ما در حقیقت با نوعی تقدس زدایی و افسون زدایی از متون کلاسیک مارکسیستی روبرو هستیم و مقایسه نوشته های این دو دوره تاریخی نشان می دهد که چگونه به تدریج آثار روشنفکران چپ رادیکال از مفاهیم و نام های شناخته شده تهی می شود و نوعی ابهام، تفکر "روزیونیستی" و نسبی گرایی و تنوع منابع فکری به تدریج جای خود را باز می کند.

این بازنگری فکری زمینه های تغییر در الگوی روشنفکری را هم فراهم کرده اند. روشنفکر انقلابی چپ دهه ۴۰ و ۵۰ رویکردی معطوف به قدرت و عمل گرایی دارد و پیش از هر چیز در تکاپوی تغییر جامعه و حرکت به سوی آرمان شهر خود است. بحران سال های ۶۰ و ۷۰ روشنفکر چپ را در برابر "مسئولیت" او^۴ به عنوان روشنفکر و رابطه اش با عرصه عمومی، با سیاست و قدرت و یا اندیشه قرار داد. همین اسیر عمل انقلابی شدن و کنشگر بودن نقش دیگر او را که اندیشه ورزی و نقد است در سایه قرار داده بود. دست کم بخشی از روشنفکران چپ نوعی بازگشت به این نقش فراموش شده و یا به حاشیه رانده شده دارند و بازبینی مفهوم مسئولیت روشنفکری در بعد اندیشه ورزی و نقد جامعه. روشنفکری چپ انتقادی در غرب به سنت غنی فکری

"ما دکماتیک و کتابی هستیم و بدان افتخار می کنیم... ما کتابی و ارتدکس هستیم و به لنینیسم باور داریم و بدین لحاظ بسیار هم سنتی می باشیم..." در جای دیگری نویسنده راه کارگر درباره روش خود می نویسد: "ما از بر کردن این قطعه نامه ها [قطعه نامه های کمیتزن]، عمل کردن بر طبق متن خاکستری آنها و سرکتاب بازکردن از میان آنها را وظیفه کلیه کمونیست ها قلمداد می کنیم." (راه کارگر، شماره ۳۵، ۱۳۶۸).

^۴ کالانتزی، "کار روشنفکری و قدرت"، آرش، شماره ۱۰۳ (۱۳۸۸)، ۲۱-۱۹.

و نظری اندیشمندان جغرافیای فرهنگی خود تکیه می‌کند. چنین سنت و انباشت فرهنگی در ایران وجود نداشت و روشنفکر چپ ایرانی “حقیقت” خود را در لابلای متون وارداتی، نظام گفتگمانی بسته، و الگوهای مرجع پیدا می‌کرد. بدین گونه است که در پی سونامی فلسفی - سیاسی سال‌های ۶۰، روشنفکر چپ رادیکال در ایران خود را سرگشته در میانه آوار و خرابه‌های فکری می‌یابد و ناچار می‌شود پیش از هر چیز اندیشیدن مستقل جدا یا همراه با کنش را بیاموزد.

دوران انتقالی دگرپرسی چپ با جدل فکری پیرامون موضوعاتی مانند چگونگی گذار به دموکراسی در ایران، سکولاریسم، رابطه دموکراسی و سوسیالیسم، نقش انقلاب در تحولات اجتماعی، رابطه آگاهی و هستی، نقش طبقه کارگر و نظریه دیکتاتوری پرولتاریا برای گذار به سوسیالیسم آغاز می‌شود. یکی از پدیده‌ترین بحث‌های این دوره بازگشت به تجربه انقلاب اکبر و کشورهای سوسیالیستی و “مترقی” سابق و بازخوانی چند و چون این تجربه است. این خوانش انتقادی و دامنه و ژرفای آن می‌تواند یکی از معیارهای تفاوت‌گذاری در تحلیل روشنفکران چپ باشد. مراد ثقفی به درستی اشاره می‌کند که “اذغام مفاهیم دموکراتیک در گفتار روشنفکران ایران را نمی‌توان تنها در ارتباط با برنامه‌های سیاسی مورد نظرشان ارزیابی کرد. این رویکرد به ارزش‌های دموکراتیک همچنین می‌بایست در ارتباط با نقد عملکرد گذشته قرار گیرد.”^{۶۵}

از منظر زمان‌شناسی فرایند بازخوانی انتقادی روشنفکران چپ رادیکال می‌توان گفت که ابتدا از همان اولین سال‌های انقلاب کسانی گاه به صورت روشن و صریح و گاه به صورت محدود و خجولانه به این راه گام گذاشتند. اما تنها پس از سقوط دیوار برلن است که این گرایش شتاب می‌گیرد و فراگیر می‌شود. با این وجود کسانی هنوز وجود دارند که با این فرایند مخالفند و در همان حال و هوای گذشته زندگی می‌کنند.

در بررسی کلی چگونگی تحول فکری و فرهنگی چپ ایران می‌توان به دو رویکرد اصلی اشاره کرد.

رویکرد نخست آن دسته از روشنفکرانی را در بر می‌گیرد که به بازخوانی و تجدید نظر همه‌جانبه پارادایم مارکسیستی - لنینیستی روی آورده‌اند و نوعی گذار از روشنفکری انقلابی به روشنفکر چپ رفرمیستی را تجربه می‌کنند. برای نمونه محمد مختاری در برخورد با تجربه شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی به “نارسایی‌های ساختی و معرفتی و خصلتی در تفکر و گرایش چپ” اشاره می‌کند و روش‌ها و منش‌های غیردموکراتیک، عدم رعایت دموکراسی، “دیکتاتوری صالح”، “پدرخواندگی” ملت، و قیومیت طبقه که بهترین آرزوها و آرمان‌های انسانی را با بن‌بست مواجه کرده را به نقد می‌کشد.^{۶۶} ناصر کاخساز با اشاره به تجربه منفی گذشته تعارض میان عدالت و آزادی را سبب وجود عدالت “سحرآمیز” می‌داند.^{۶۷} طاهری‌پور درباره تجربه تشکیلاتی خود می‌گوید که چریک‌های فدایی خلق در حالی از آزادی سخن می‌گفتند که خود زندانی ایدئولوژی بودند. او درباره ذهنیت جنبش چریکی به محدودیت آن اشاره می‌کند: “این روان‌شناسی جز لنینیسم، جز مفهوم خلق و رستگاری خلق، جز تعالیم مائو و آموزش‌های رژیس دبره و انبوه باورهای اسطوره‌ای دینی و سنتی چیز دیگری در اختیار نداشت. نویسنده با اشاره به این که “خلق یک مفهوم متعالی بود” از قربانی کردن فرد در پیشگاه مفهوم قدسی به نام خلق انتقاد می‌کند و از تجربه خود می‌گوید: “وقتی شوروی فرو پاشید و درک این حقیقت که لنینیسم یک ایدئولوژی جزمی و توتالیتیر بوده است برای اذهان ساده نیز قابل درک گردید، من از خودم پرسیدم آن یقین من به لنین از کجا می‌آمده؟ آیا فقط اجبار اختناق و دیکتاتوری بود یا درک من از ضرورت و کم و کیف پاسخ‌گویی به آن، مرا از متن جوشان زندگی در فاصله قرار می‌داد و به حاشیه جامعه می‌راند؟”^{۶۸}

بسیاری از نویسندگانی که در این طیف جا می‌گیرند، تلاش می‌کنند به نقد مفاهیم و باورهای کلیدی گذشته و پروژه کلی مارکسیستی - لنینیستی بپردازند. بابک امیرخسروی مشکل اصلی مارکسیسم - لنینیسم را باور

تارنمای تلاش (۱۳۸۸):

http://www.talashonline.com/neshrye/matr32_0_470.htm

^{۶۵} بابک امیر خسروی، نظر از درون به نقش حزب توده ایران (تهران: انتشارات دیدگاه، ۱۳۷۵).^{۶۶}

^{۶۷} Mir Shamsoddin Adib-Soltani, *The Question of the Left and Its Future, Notes of an Outlooker*. (Tehran: Hermes Publishers, 2010).

^{۶۵} مراد ثقفی، “گذار از کویر، روشنفکران ایران پس از انقلاب اسلامی”، گفتگو، شماره ۳۰، (۱۳۷۹)، ۷-۳۳، نقل بر ۲۸.

^{۶۶} محمد مختاری، تمرین مدارا (تهران: انتشارات ویراستار، ۱۳۷۷)، ۳۶۹.

^{۶۷} ناصر کاخساز، “سوسیال دموکراسی، سوسیالیسم غیرایدئولوژیک”، تارنمای ایران امروز (اردیبهشت ۱۳۹۰).

<http://think.iran-emrooz.net/index.php?think/more/28851>

^{۶۸} جمشید طاهری پور، “رویداد سیاهکل: نابالغی خود خواسته”،

به مفاهیم ضددمکراتیک مانند دیکتاتوری پرولتاریا، هژمونی حزب طبقه کارگر، و یا انقلاب بر پایه تضادهای طبقاتی می‌داند.^{۶۹} ادیب‌سلطانی که کتابی به زبان انگلیسی درباره چپ منتشر کرده، مارکسیست‌ها را دعوت به "التقاط" در تئوری‌های خود می‌کند و آنان را برخورد بُت‌واره به "تاریخ" و افتادن در دام ماتریالیسم تاریخی ساده انگارانه و باور به "حقیقت بزرگ" برحذر می‌دارد. به باور نویسنده مارکسیست‌ها باید خود را از ذهنیت، ذات‌گرا، ایمانی، و شبه مذهبی رها کنند. او از چپ می‌خواهد از "راست‌گرایان" نفرت نداشته باشند و آنها را به عنوان بخشی از جامعه به رسمیت بشناسند چرا که "حضور نیروهای راست‌گرا در جامعه برای پویایی فکری چپ ضروری است." نویسنده یادآوری می‌کند که این حرف‌ها از تجربه تاریخی ناکام اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی می‌آیند.^{۷۰}

رویکرد دوم در تلاش برای بازتعریف رادیکالیسم در شرایط جدید با تجدید نظر در برخی مفاهیم گذشته است. نوعی خانه‌تکانی ایدئولوژیکی ضمن تلاش برای نجات آنچه که از میراث گذشته هنوز قابل نگه‌داشتن است به آن‌گونه شاید که معصوم بیگی می‌گوید: "چپ ایران احتیاج دارد در همه مفاهیمی که تا به امروز داشته، بازاندیشی کند. بازاندیشی مطلقاً به این معنا نیست که شما مفاهیم‌تان را کنار بگذارید."^{۷۱} کسانی با جسارت بیشتر به سراغ نقد متون "مقدس" و "پیامبران" فکری سابق می‌روند و کسانی هم در تلاش تفسیر جدید از این متون به ویژه در نوشته‌های مارکس هستند. در این گروه بسیار ناهمگون می‌توان روشنفکرانی را یافت که به درجات گوناگون از تفکرات انقلابی و رادیکال گذشته خود فاصله گرفته‌اند ولی خوانش انتقادی آنها از جامعه سرمایه‌داری و یا باور به وجود جامعه برتر و آرمانی (سوسیالیستی یا کمونیستی) و یا "اعتقاد به ضرورت غیرکالایی‌سازی کار و طبیعت و پول"^{۷۲} سبب بازسازی رادیکالیسم در قالب‌های جدید می‌شود. نوک تیز بیشتر منتقدان "لنینیسم" و تجربه ناکام شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی سابق است و بسیاری در این گروه نماینده نوعی سوسیالیسم و یا کمونیسم

بدون لنین (و البته با حفظ مارکس) هستند. شیدان وثیق یکی از روشنفکران این گرایش است که در کنار باور به نوعی سوسیالیسم و یا بدون آینده دانستن جامعه سرمایه‌داری یکی از منسجم‌ترین نقدها در برخورد با گذشته چپ را به میان می‌کشد و پوست‌اندازی خود را با کلام نیچه پیرامون "تغیر از دنباله‌روی" و یا "هدایت" دیگران نشان می‌دهد.^{۷۳} از نظر نویسنده اولین و مهم‌ترین عامل دفاع چپ از رادیکالیسم آیت‌الله خمینی این بود که "در ذهن و دیدگاه ما مقولات پراهمیت و حیاتی چون دموکراسی و آزادی جایگاه اصلی و اساسی نداشتند."^{۷۴} وثیق علت فروپاشی اروپای شرقی را در "ستون‌های بنیادی سیستم سوسیالیسم استبدادی" می‌جوید، یعنی "اقتصاد متمرکز و بوروکراتیک دولتی، سیستم تک‌حزبی سیاسی، سلطه ایدئولوژیکی، روش‌های پلیسی و سرکوب‌گرانه و به تبع این عوامل رشد بی‌سابقه فساد دولتی و حزبی، از میان رفتن هر گونه انگیزه برای رشد و ترقی و کار تولیدی و نوآوری فکری و فرهنگی، ازهم‌پاشیدگی همبستگی‌های اجتماعی و بی‌اعتمادی مردم به حاکمان."^{۷۵}

مهرداد باباعلی و ناصر مهاجر را هم در شمار همین روشنفکران می‌توان قرار داد. مهرداد باباعلی در آرش شماره ۸۱ و ۸۲ ضمن انتقاد به انتخاب بلشویک‌ها و لنین در جریان انقلاب اکتبر از جمله محدود کردن آزادی‌های سیاسی و تحمیل نظام تک‌حزبی، شکست سوسیالیسم در روسیه را محتمل نمی‌داند و عناصری از خود پروژه سوسیالیستی مانند دیکتاتوری پرولتاریا را به روشنی به پرسش نمی‌کشد. در کتاب مشترک باباعلی و مهاجر نیز می‌توان عناصر مهمی از بازبینی در نگاه به جامعه و موضوع دموکراسی را در مقایسه با نوشته‌های گذشته آنها مشاهده کرد. یکی از نکات جالب این کتاب تنوع منابع و اشاره به نوشته‌ها و اندیشمندان غیرمارکسیست است. اما هم‌زمان نوعی رادیکالیسم چپ نیز در نوشته قابل ردیابی است. برای مثال موضوع انقلاب توسط "توده‌های مردم"، حتی در شکل خشونت‌آمیز آن، به دلیل مقاومت جمهوری اسلامی در برابر اصلاحات و یا همه‌پرسی و انتخابات آزاد به عنوان

^{۶۹} اکبر معصوم بیگی، "رادیکالیسم فضیلت روشنفکری چپ است، گفتگو با هژیر پلاسچی"، تارنمای اثر، (۱۳۸۶):

<http://www.asar.name/2000/12/akbar-masoumbeyghi.html>

^{۷۲} محمد ملجو، "نقشه راه چیست و سوژه دگرگونی کیست؟"، تارنمای کانون مدافعان حقوق کارگر، سمینار همبستگی با جنبش جهانی ضد سرمایه‌داری-کرج، (۱۳۹۰).

http://kanoonmodafean1.blogspot.fr/2011/11/blog-post_22.html

^{۷۳} شیدان وثیق، برای چپ دیگر، ۲۰.

^{۷۴} وثیق، برای چپ دیگر، ۲۱.

^{۷۵} وثیق، برای چپ دیگر، ۴۵.

^{۷۶} مهرداد بابا علی، ناصر مهاجر، از اصلاحات تا براندازی: تنگناها و چشم اندازها (پاریس: نشر نقطه، ۱۳۸۳)، ۱۳۳.

راه حل ناگزیر نفی نمی‌شود.^{۷۶}

کسان دیگری در این گروه در انتقادات خود دست به عصا هستند و برآنند تا به اشکال گوناگون به دفاع از بنیادهای اندیشه‌های مارکسیستی و سوسیالیسم ادامه دهند. این تجدیدنظر طلبی نیمه‌کاره و نقد گزینشی در عمل تناقضاتی را در گفتمان این دسته از روشنفکران چپ رادیکال به وجود می‌آورد. برای مثال بهروز پرهام در دوره شروع روند بازاندیشی ضمن دفاع از آزادی احزاب به عنوان "ابزار حاکمیت سوسیالیستی" مدعی می‌شود که نظام یک حزبی سوسیالیستی تنها از طریق تعمیم وضعیت استثنایی اتحاد شوروی در صدر انقلاب حاصل شده بود. اما هم‌زمان نویسنده توضیح نمی‌دهد که چرا این الگو در همه تجربه‌های دیگر قرن بازتولید شد و یا این که چگونه یک نظام سوسیالیستی مطلوب او که باید با "هژمونی طبقه کارگر" به وجود آید می‌تواند نظام چند حزبی و الزامات آن را هم بپذیرد. پرهام برای نقد جامعه غرب باز هم به سراغ لنین می‌رود تا از زبان او تکرار کند که "دموکراسی بورژوازی شکل اعمال قدرت دولتی می‌باشد که ماهیت آن دیکتاتوری طبقه سرمایه‌دار است."^{۷۷} محمد شالگونی نمونه دیگر این نگاه التقاتی و مردد است. او با آنکه نگاه بسیار انتقادی به تجربه سوسیالیسم به خاطر نبودن دموکراسی و یا وجود نظام تک‌حزبی دارد و خود را مدافع آزادی‌های کامل در جامعه می‌داند هم‌زمان با پیش کشیدن نظریه نظام سوسیالیستی و گریزناپذیر بودن آن از طریق انقلاب و یا نقش طبقه کارگر، این پرسش را بی‌پاسخ می‌گذارد که در صورت عدم تمایل مردم به سوسیالیسم مورد نظر تکلیف این ایده‌آل چه خواهد شد و یا چگونه در نظام سوسیالیستی مطلوب همه مردم از جمله "دشمنان خلق" و مخالفان سوسیالیسم هم از حق آزادی بیان و حزب برخوردار خواهند بود؟^{۷۸}

مجید زربخش یکی دیگر از روشنفکران گرایش رادیکال و انتقادی است. او هم از "سوسیالیسم واقعاً موجود انتقاد می‌کند و ضمن فاصله‌گیری انتقادی با "مارکسیسم روسی" خواهان این می‌شود که جنبش چپ ایران تکلیف خود را با این "میراث"، با این "سیستم و مقوله‌های مختلف آن به شکلی همه‌جانبه روشن کند."^{۷۹} اما هم‌زمان نویسنده بار دیگر به سراغ همان ایده‌آل‌های گذشته می‌رود و با اشاره به "کشف بزرگ تاریخی" مارکس، یعنی آشکار ساختن "شیوه عملکرد سرمایه‌داری و توضیح تناقضات درونی این سیستم" از مرحله گذار یا مرحله تبدیل انقلابی جامعه تکامل یافته سرمایه‌داری به جامعه کمونیستی

سخن به میان می‌آورد.^{۸۰}

گونه‌شناسی روشنفکری چپ ایران

به دست دادن یک گونه‌شناسی عینی و معتبر از روشنفکران چپ ایران از منظر رابطه آنها با دموکراسی کار آسانی نیست. کار گونه‌شناسی روشنفکری چپ در شرایط امروز با سه دشواری مهم همراه است. دشواری اول به پراکندگی خود روشنفکران و منابع و نوشته‌های آنها مربوط می‌شود. وضعیت سانسور در ایران و نیز حضور روشنفکران چپ ایرانی در چهارگوشه گیتی سبب شده بسیاری از نوشته‌های آنها در فضای مجازی و یا نشریات و کتاب‌هایی منتشر شود که همیشه و همه جا قابل دسترسی نیستند. پژوهشگری که بخواهد در مورد روشنفکری چپ ایران در دوره اخیر کار کند با نوعی هرج و مرج انتشاراتی مواجه خواهد شد که کار کتاب‌شناسی و دسترسی به همه منابع را دشوار می‌کند. برخی از مطالب چاپ شده و یا قابل دسترس در فضای مجازی حتی دارای تاریخ و یا محل انتشار هم نیستند.

دشواری دیگر به ویژگی‌های دوران گذار فکری روشنفکران چپ و تحولات سریع نظری آنها در دوره‌ای کمابیش کوتاه و نیز ابهامات فراوان گفتاری است. گاه در فاصله چند سال نویسنده‌ای در نظریات خود تجدید نظر جدی کرده و گاه حتی دیگر خود را چپ نمی‌داند. از سوی دیگر نوشته‌هایی که در ایران منتشر می‌شوند همیشه به دلیل سانسور و محدودیت از روشنی و صراحت لازم برای داوری درباره زوایای فکری نویسنده برخوردار نیستند.

دشواری سوم، به انتخاب معیارهایی بازمی‌گردد که بر اساس آن بتوان پراکندگی فکری کنونی را در قالب گونه‌شناسی معتبر ارائه داد. کار گونه‌شناسی همواره بعد تقلیلی دارد و به زبان تنوع انجام می‌شود. واقعیت این است که دامنه اختلافات نظری از نگاه رفرمیستی به مسیر تحول جامعه سرمایه‌داری به سوسیالیسم از طریق اصلاحات، تا نگرشی که به کمتر از یک انقلاب "اکتبر" دیگر رضایت نمی‌دهد را در بر می‌گیرد. برای مثال رادیکالیسم چپ در شرایط کنونی کمتر به اشکال گذشته بازتولید می‌شود کسانی دیگر صحبتی از جامعه

^{۷۷} بهروز پرهام، مقدمه‌ای بر مباحث دموکراسی در جنبش چپ (پاریس: انتشارات سازمان فدائیان خلق ایران، ۱۳۶۶)، ۲۳.

^{۷۸} محمد رضا شالگونی، کدام سوسیالیسم (پاریس: انتشارات راه کارگر، نسخه الکترونیکی، ۱۳۸۸):

http://www.4shared.com/folder/p_m-WOml/_online.html?refurl=sharedfolderurl

^{۷۹} مجید زربخش، تلاش بی‌حاصل، توهم اصلاح نظام و چالش شش ساله (فرانکفورت: نشر طرح نو، ۱۳۸۳)، ۳۰۸.

سوسیالیستی یا کمونیستی به شکل گذشته به میان نمی‌آورند و بیشتر به توسعه تدریجی عدالت اجتماعی نظر دارند ولی هم‌زمان در زمینه سیاسی و یا در برخورد با برخی مفاهیم مانند لائسیسم، حقوق زنان و یا مسائل زیست - محیطی بسیار رادیکال عمل می‌کنند. نبود دموکراسی و پراتیک دموکراسی در کنار شکست اصلاحات در چهارچوب دولت دینی سبب رشد نوعی رادیکالیسم سیاسی می‌شود که همواره با بنیادهای فلسفی رادیکالیسم همراه نیست.

گام اول برای برای بوجود آوردن گونه‌شناسی که به واقعیت‌های گفتمان روشنفکری نزدیک باشد انتخاب معیارها و نشانه‌هایی است که ابعاد مختلف درک از دموکراسی را در نظر آورد. این معیارها از طریق تحلیل موضوعی متون منتشر شده توسط بخش بزرگی از روشنفکران دست به قلم چپ انجام گرفته است. شاخص‌هایی که در این طبقه‌بندی انتخاب شده‌اند را می‌توان در قالب دو مقوله جای داد. مقوله نخست معیارهایی را در بر می‌گیرد که به استراتژی سیاسی مربوط می‌شوند. نوع برخورد با روند تغییرات در جامعه ایران، متحدان سیاسی، نوع همکاری با نیروهای غیر چپ از جمله اسلام‌گرایان، جایگاه ایران در منطقه و جهان و نیز رابطه با مفاهیمی مانند انقلاب، رفرف و خشونت سیاسی. گروه دوم معیارها شامل شاخص‌هایی می‌شود که بیشتر به پروژه اجتماعی مربوط است مانند برخورد با نظام سرمایه‌داری، چگونگی برخورد با طبقات اجتماعی، نوع تغییرات اجتماعی و عدالت مطلوب، نوع برخورد با تجربه کشورهای سوسیالیستی سابق و یا مسئله زنان.

نگاه روشنفکران چپ با هر یک از موضوعات و درجه رادیکال بودن آنها امکان می‌دهد نوعی گونه‌شناسی نسبی در برخورد با دموکراسی بدست داد. برای مثال در برخورد با تحولات سیاسی ایران مواضع افراد از باور به تغییرات تدریجی در ایران و مخالفت پیگیر باخشونت تا طرفداری از انقلاب در شکل رادیکال، خشونت‌آمیز و کلاسیک آن در نوسان است. همین روایت درباره نوع عدالت اجتماعی در جامعه صدق می‌کند، در حالی که کسانی هنوز طرفدار جامعه

^{۹۰} ژربخش، تلاش بی‌حاصل، ۳۱۰.

^{۹۱} تماس مستقیم و گفتگوی غیررسمی با برخی کسانی که نوشته‌های آنها موضوع تحلیل قرار گرفت به تدقیق گونه‌شناسی کمک بسیار کرد. ^{۹۲} بخش مشکل‌آفرین در به وجود آوردن این گونه‌شناسی روشنفکران داخل ایران بود. گاه فضای سیاسی ایران امکان انتشار روشن نظرات سیاسی این روشنفکران را درباره دموکراسی محدود می‌کند و از همین رو در مواردی برای پرهیز از داوری نسنجیده از ذکر نام خودداری شده است.

آرامی سوسیالیستی و کمونیستی از طریق دیکتاتوری طبقاتی و حزبی هستند، شماری به تجربه سوسیال دمکراتیک و رفرف تدریجی جامعه دل بسته‌اند و روش‌های انقلابی را نفی می‌کنند. در هر یک از موضوعات طیفی از نظرات وجود دارد و روشنفکران را می‌توان از میزان دوری و نزدیکی آنها به دو قطب رفرفیستی و رادیکالیسم انقلابی دسته‌بندی کرد.^{۹۱}

نماگر شماره ۱ رابطه روشنفکر چپ امروز با دموکراسی را در دو وجه سیاسی و اجتماعی نشان می‌دهد. در این تصویر می‌توان به سه گروه اصلی روشنفکر گرایش‌های چپ اشاره کرد. این گونه‌شناسی بدون تردید تقلیلی است و افراد گاه با اندکی اغماض در این یا آن گروه جای گرفته‌اند. برای کسانی هم با دشواری می‌شد جایی با قطعیت در گروه‌های سه‌گانه پیدا کرد و جای آنها بیشتر میان دو گروه است.^{۹۲}

نماگر

گروه اول در این گونه‌شناسی را طیف روشنفکران سوسیال دمکرات و رفرفیست تشکیل می‌دهند. ۵ شاخص اصلی برای قرار گرفتن در این گروه در نظر بوده است:

۱. فاصله‌گیری از گفتمان آرمان‌شهری و تمامیت‌گرا
۲. گسستن روشن از مفاهیمی مانند دیکتاتوری پرولتاریا و یا جبر تاریخی که گفتمان مارکسیستی - لنینستی به آن باور داشت و دارد. گفتمان رفرفیستی به معنای باور به تغییرات تدریجی جامعه در جهت بهبود عدالت اجتماعی و کیفیت زندگی مردم است.
۳. باور غیرمشرط و غیرابزاری با دموکراسی و پذیرش آن به عنوان امر همگانی در عرصه عمومی و حق هر شهروند صرف‌نظر از موقعیت اجتماعی او
۴. نقد انقلاب در مفهوم کلاسیک مارکسیستی و کاربرد خشونت در حوزه سیاسی
۵. آمادگی برای همکاری با با گرایش‌های گوناگون سیاسی و پرهیز از ماهیت‌گرایی در اتحادهای سیاسی.

روشنفکران این گرایش طیف وسیعی را تشکیل می‌دهند که از یکسو سوسیال - دموکراسی میانه‌رو (بیژن حکمت، محسن حیدریان، فرخ نگهدار، بابک امیرخسروی ناصر کاخساز) و در سوی دیگر جناح چپ سوسیال - دموکراسی قرار می‌گیرند مانند مهرداد مشایخی، مهرداد درویش پور، و یا مهدی فتاپور. برای مثال ناصر کاخساز از سوسیال - دموکراسی غیرایدئولوژیک پذیرش قانونیت، مبارزه پارلمانی و تن دادن به رأی اکثریت، تقدم آزادی‌های فردی و حقوق بشر و نظام پلوریستی دفاع می‌کند، و این باور که

“دولتی که خود را نماینده یک طبقه اجتماعی بداند، دولتی غیر دموکراتیک” است.^{۳۳} مهرداد مشایخی از الگوی تازه انقلابی در هدف (به معنی تغییر ساختارهای کهن، غیردموکراتیک و تبعیض‌گرا) و رفرمیست در “روش” (تأکید بر روش‌های غیر خشن مبارزه و ترکیبی از فشار توده‌ای سازمان‌یافته، در عین آمادگی برای گفتگو) سخن به میان می‌آورد.^{۳۴} در این الگو نه مردم برای انقلاب خشن دعوت می‌شوند و نه آنها را صرفاً برای انتخابات ادواری به صحنه فرا می‌خوانند.

بیشترین تفاوت در این گروه بر سر استراتژی سیاسی است. گروهی از نظر سیاسی طرفدار رفرمیسم تا به آخر و پرهیز از تنش سیاسی هستند و بر این باورند که تغییرات در ایران به طور عمده باید از طریق گفتگو از جمله با حاکمیت باشد (نگهدار، امیرخسروی، حیدریان). گروه دوم با وجود دیدگاه رفرمیستی بیشتر به جنبش‌های اجتماعی و تأثیر آنها نظر دارند و برخورد با حاکمیت را از رفتار سیاسی او جدا نمی‌کنند (نیکفر، درویش‌پور، علی کشتگر).

گروه دوم گفتمان چپ امروز را روشنفکران چپ بینابینی تشکیل می‌دهند. این گروه با وجود بازنگری جدی در دستگاه نظری و نظام گفتمانی چپ رادیکال و انقلابی دهه ۵۰ و ۶۰ هنوز اشکالی از رادیکالیسم (استراتژی سیاسی و برنامه اجتماعی) را، که گاه ابهاماتی درباره رابطه با نوع دموکراسی مورد نظر آنها به وجود می‌آورد، بیان می‌کند. برای این دسته از روشنفکران چپ گاه رادیکالیسم هنوز “فضیلت چپ” (معصوم بیگی) و بخشی از هویت آنهاست. ویژگی‌های اصلی روشنفکران این گروه را با وجود تفاوت‌های درونی چنین می‌توان برشمرد:

۱. کنار گذاشتن گفتمان تمامیت‌گرا و آرمان‌شهر سوسیالیستی.
۲. فاصله گرفتن آشکار با پارادایم مارکسیستی لنینیستی و کمونیستی قرن بیستمی (دیکتاتوری پرولتاریا، نظام تک‌حزبی، انقلاب کارگری به رهبری حزب طبقه کارگر).
۳. انتقاد رادیکال به سرمایه‌داری و باور به نوعی بدیل سوسیالیستی غیرسیستمی در آینده دورتر. نام این باور مبهمی را که چهارچوب روشنی هم ندارد و معلوم

نیست چگونه باید به آن رسید و در آن روابط تولید و نظام سیاسی بر کدام مدار خواهد بود، آن‌گونه که در مکتب فرانکفورت هم گفته می‌شد می‌توان “عقلانیتی” که هنوز وجود ندارد نام داد.

۴. انتقاد روشن به تجربه سوسیالیستی از منظر دموکراسی و شکست آن در به وجود آوردن یک جامعه باز و عادلانه.
۵. باور به کثرت‌گرایی سیاسی، نظام چندحزبی و پارلمانی، اعلامیه حقوق بشر به عنوان چهارچوب‌های اصلی حکومت آینده ایران.
۶. اکراه در اتحاد سیاسی با نیروی غیرسکولار و غیر چپ.

نکات مبهم در این گفتمان به نوع نگاه به انقلاب و رفرم (طرفداری از هر دو) و یا اشکال مبارزه سیاسی و خشونت سیاسی (رد نکردن اصل خشونت سیاسی) باز می‌گردد. چند و چون رسیدن به جامعه سوسیالیستی مطلوب دارای گوشه‌های تاریک فراوان است اما این باور بیشتر مانند الگو ایده‌آل از نوع مورد نظر ماکس وبر ظاهر می‌شود تا برنامه سیاسی تمام‌شده و کلیت‌گرا.

از نظر تثوریک این گروه گاه با برخی روشنفکران نئومارکسیست غربی و منتقدین نظام سرمایه‌داری و جهانی شدن (ژیک، بدیو، بنیامین) نزدیکی دارند.^{۳۵} فرهاد نعمانی، سهراب بهداد، امید مهرگان، محسن حکیمی، محمدتقی برومند، مهرداد باباعلی، ناصر مهاجر، اکبر معصوم‌بیگی، شیدان وثیق از جمله کسانی هستند که می‌توان در این گرایش جای داد.

یک نمونه از برخورد بینابینی با مسئله گذار به دموکراسی و درک از مقوله انقلاب و رفرم را می‌توان در نوشته مهرداد باباعلی و ناصر مهاجر دید. در مورد برخورد به جامعه سرمایه‌داری و یا نقش طبقه کارگر می‌توان برای نمونه به مقاله فرهاد نعمانی و سهراب بهداد (۱۳۸۹) اشاره کرد. نویسندگان در مقاله‌ای که به موضوع طبقه کارگر اختصاص یافته است با اشاره به اینکه در یک جامعه سرمایه‌داری با تضاد طبقاتی، “دموکراسی سیاسی قطعاً در تضاد با

روشنفکران این گرایش به فارسی ترجمه شده است. برای مثال می‌توان از میان ده‌ها اثر در این زمینه از کتاب اسلاوی ژیک گزیده مقالات: نظریه، سیاست، دین (تهران: نشر گام نو، ۱۳۸۴) نام برد که توسط مراد فرهادپور، امید مهرگان، مازیار اسلامی به فارسی ترجمه شده است. نمونه دیگر کتابی (مجموعه مقالات) است از والتر بنیامین، جورجو

^{۳۳} کاخساز، “سوسیال دموکراسی”، ایران امروز (۳۰ مه ۲۰۱۱): <http://think.iran/26835emrooz.net/index.php?/think/more/>
^{۳۴} مهرداد مشایخی، به سوی دموکراسی و جمهوری در ایران، مقالاتی در جامعه‌شناسی سیاسی (ویرجینیا: بی‌نا، ۱۳۸۶).
^{۳۵} بسیاری از آثار اندیشمندان غربی منتقد نظام سرمایه‌داری توسط

نظام قدرت و نابرابری اجتماعی - اقتصادی است^{۸۵} بدون توضیح تئوریک خاص و جدیدی همان باور مارکسیستی گذشته را تکرار می‌کند که "طبقه کارگر مدافع سرسخت تعمیق دموکراسی به یک دموکراسی همراه با عدالت اجتماعی، یعنی دموکراسی اجتماعی پایدار است." نعمانی و بهداد به رابطه طبقه کارگر با "تعمیق دموکراسی" (به خاطر موقعیت اقتصادی) اعتقاد دارند و از همین منظر هم "دموکراسی حداقلی" جامعه سرمایه‌داری را "صوری" قلمداد می‌کنند. اما از نظر آنها حتی یک دموکراسی صوری پایدار می‌تواند به "استقرار جنبش‌های اجتماعی، طبقات زحمت‌کش، گروه‌های قومی و زنان، اقلیت‌ها، و ملیت‌ها، در مبارزه برای عدالت اجتماعی و دموکراسی سیاسی کمک کند و بر امکانات سازمانی آنها بیفزاید. با وجود بازتولید نظریه‌های قابل بحث درباره طبقه کارگر و یا دموکراسی صوری نویسندگان در نگاه به آینده دست به تجدید نظر جدی در نظریات مارکسیستی می‌زنند و می‌پندارند که "ظهور، ثبات و تعمیق دموکراسی و عدالت اجتماعی می‌تواند بیماری‌های نظام‌های سرمایه‌داری را تسکین دهد تا روزی فرارسد که بشریت بتواند راه از جوامع ستیزگر بیرون برد."^{۸۶}

شیدان وثیق (۲۰۰۷) با به میان کشیدن گفتمان "انتقادی و دگرسازانه" و نیز آمادگی نقادی و دگرسازی با صراحت بیشتری گسست خود را از مفاهیم گذشته نشان می‌دهد. نکته تازه در نوشته او توجه به غامض بودن جامعه و پدیده‌های آن و نیاز به "تکوین اندیشه‌ای همه‌جانبه و غیرسیستم‌ساز" است که باید در مورد "پدیده‌های متحول و ناپایستای اجتماعی، سیاسی، و به طور کلی انسانی، امر پیچیدگی، آشفتگی و بغرنجی، چندگانگی و بسیارگونگی، را مورد توجه قرار دهد. نویسنده ضمن دعوت به گسست از ساده‌اندیشی، مطلق بینی، جزم‌اندیشی و خودمرکزگرایی خاص نظام‌های فکری بسته و جزمی هم‌زمان از امکان به وجود آوردن "جامعه کمونیستی" می‌گوید زیرا به اعتقاد او "سرمایه داری آخرین حرف بشریت نیست و چیزی فرای جامعه سرمایه‌داری می‌تواند فرایند یک جنبش اجتماعی باشد." نکته دیگر در برخورد وثیق

پراکسیس (Praxis) و مبارزه اجتماعی - انتقادی است زیرا از نظر او نباید پروژه چپ "از ذهنیتی مستقل و منفک از جنبش اجتماعی و خارج از آن برآمده یا ابداع شده باشد."^{۸۷}

دسته سوم روشنفکران چپ ایدئولوژیک و انقلابی هستند که بیشتر مفاهیم و باورهای چپ رادیکال کمونیستی سنتی را به اشکال مختلف بازتولید می‌کنند. برخی از این روشنفکران حتی در گذشته هم از منتقدان جدی نظام سوسیالیستی بودند ولی نقد آنها در بسیاری موارد به "انحرافات" این کشورها از اصول "کمونیستی" نظر دارد و تلاش آنها نوعی بازگشت به اصالت چپ رادیکال و کمونیستی است. در میان این گروه، روشنفکران نزدیک به حزب توده (عمومی) را هم می‌توان جای داد که با برخورد نوستالژیک با گذشته و عدم نقد جدی بر تجربه سوسیالیستی به نوعی از همان ارزش‌های گذشته مارکسیستی - لنینیستی دفاع می‌کنند. این روشنفکران با وجود تفاوت‌های مهم در میان خود بر سر چهار موضوع به یکدیگر شباهت دارند.

۱. باور به شکلی از آرمان‌شهر کمونیستی در اشکال سیستمیک آن.
۲. بازتولید گفتمان ضدامپریالیستی و باور به نقش تعیین‌کننده "امپریالیسم" در بخش مهمی از رویدادهای داخلی و خارجی و طرح اولویت مبارزه ضدامپریالیستی
۳. باور به انقلاب و تغییرات انقلابی توسط طبقه کارگر و عدم تجدید نظر روشن در مفاهیم کلیدی مانند "رسالت تاریخی طبقه کارگر"، دیکتاتوری پرولتاریا، و جبر تاریخی.
۴. باور به صوری بودن دموکراسی غربی (با وجود مفید بودن آن) و امکان وجود نوعی دموکراسی اصیل و متفاوت در حکومت سوسیالیستی آینده.

در این گرایش افرادی به مراتب ناهمگون‌تر از دو گروه پیشین قرار می‌گیرند. در یک سوی این طیف کسانی مانند فریبرز رئیس‌دانا، ناصر زرافشان، منوچهر صالحی، محمدرضا شالگونی و محمود راسخ قرار دارند و در سوی دیگر محمدعلی عمویی و منصور حکمت.

ایران. مبارزه برای سازمان‌های مستقل کارگری، "تارنمای اخبار روز، ۱۸، (۱۳۸۹).

^{۸۷} شیدان وثیق، چپ دیگر، "دریافتی از سوسیالیسم آزادی خواه و دموکراتیک چون فرایند جنبش‌های اجتماعی و مشارکتی،" تارنمای نیلگون، (۲۰۰۷).

آگامبن، کارل اشمیت با عنوان قانون و خشونت: گزیده مقالات (تهران: نشر رخ‌داد، ۱۳۸۹) ترجمه صالح نجفی، مراد فرهادپور، امید مهرگان. از خود مراد فرهادپور کتاب عقل افسرده، تاملاتی در باب تفکر مدرن (تهران: طرح نو، ۱۳۷۸) به چاپ رسیده است.

^{۸۶} فرهاد نعمانی، سهراب بهداد، دموکراسی، "جامعه مدنی، و طبقه کارگر

بخش نوستالژیک این گروه با تلخی فراوان از تحولات دهه‌های اخیر یاد می‌کند، نقد گذشته را نمی‌پذیرد، و کم و بیش همان گفتمان سنتی چپ رسمی و یا چپ انقلابی را بازتولید می‌کند. محمدعلی عمویی چهره قدیمی حزب توده ایران^{۸۸} با ترجمه کتابی از روجر کیران و توماس کنی با عنوان خیانت به سوسیالیسم پس پرده فروپاشی اتحاد شوروی ۱۹۱۷-۱۹۹۱ بر آن است که شکست سوسیالیسم بیشتر نتیجه "توطئه امپریالیسم" و "انحراف" رهبران سیاسی بوده است تا مشکلی در خود پروژه و تئوری احزاب کمونیست. تیمور پیروانی با وجود دشمنی با حزب توده در عمل همان حرف‌ها را به زبانی دیگر بازگو می‌کند: "چپ‌های دیروز و متخصصین در رشته آنتی‌کمونیسم امروز، در خط مقدم این جهاد صلیبی "دمکراتیک" ایستاده‌اند... طرفه اینکه هیچ‌کس این حضرات را با مبارزات جدی و تلاش‌های عملی و یا حتی نظری تأثیرگذار در راه همان "حقوق بشر"، و "دموکراسی" و "مدرنیسم" ادعایی و نویافته‌شان در تقابل با رژیم دیکتاتوری اسلامی باز نمی‌شناسد."^{۹۰}

منصور حکمت از رهبران اصلی حزب کمونیست ایران بخش‌های اصلی پروژه چپ انقلابی را بدون نقد بازتولید می‌کند و بر این باور است که دیگران از مسیر درست "کمونیستی" منحرف شده‌اند. وی از جمله درباره تحولات اخیر دنیا می‌نویسد "دموکراسی به این معنا که می‌گویند امروز پیروز شده است، آنتی‌تز ظلم و استبداد نیست، بلکه فقط به معنی وجود نوعی مجلس سراسری نمایندگان بر مبنای انتخابات عمومی (و نه لزوماً آزاد) است." نویسنده دموکراسی بورژوازی را به حکومت پلیسی ترجیح می‌دهد چون حتی "تظاهر بورژوازی به آزاد بودن جامعه هم از نظر سیاسی و فکری فرجه‌هایی برای طبقه کارگر و اقشار محروم و مدافعان آزادی فراهم می‌کند." حکمت در جای دیگر اعتقاد خود به انقلاب کارگری را مورد تأکید قرار می‌دهد: "بحث اصولی من در زمینه برخورد حزب کارگری به پارلمان و نظام پارلمانی اینست که این نهاد و این رژیم سیاسی نمی‌تواند ابزار و محمل پیروزی سوسیالیسم باشد. من از نظر اصولی به تحریم پارلمان نمی‌رسم، به فرعی دیدن آن در تاکتیک کسب قدرت طبقه کارگر می‌رسم."^{۹۱}

در کنار این گروه نوستالژیک ناهمگون طیف بسیار متفاوت دیگری از روشنفکران انقلابی قرار دارد که با وجود نگاه انتقادی به تجربه غیر دمکراتیک

اتحاد شوروی پروژه سوسیالیستی را در برنامه خود می‌گنجانند که عناصر آن دارای برخی نکات مشترک با روشنفکران انقلابی نوستالژیک است. منوچهر صالحی از جمله این روشنفکران است که در مورد برخورد با دموکراسی و در نقد گذشته می‌نویسد "باید زمان زیادی می‌گذشت تا مطالعات و بررسی‌ها برای ما آشکار می‌ساخت که دموکراسی صوری قاعده بازی شیوه تولید سرمایه‌داری است و جامعه‌ای که با این قاعده بازی خو نگیرد و در به‌کارگیری آن تبخّر نیابد، هیچ‌گاه نخواهد توانست پا به دوران "دموکراسی واقعی" نهد تا بتواند خود به طور بلاواسطه سرنوشت خویش را تعیین کند. از این زاویه "برابری" حقوقی در جامعه سرمایه‌داری از نظر نویسنده صوری و نه واقعی است. اما او بلافاصله تکرار می‌کند که "البته این بدان معنا نیست که دموکراسی صوری بورژوازی را باید دموکراسی دروغین دانست، آن‌گونه که از سوی بلشویک‌ها و سپس اردوگاه "سوسیالیسم واقعاً موجود" تبلیغ می‌گشت."^{۹۲} صالحی سوسیالیسم مورد نظر خود را مرحله‌ای پس از رشد مناسبات سرمایه‌داری و به وجود آمدن جامعه مدنی و زمینه‌های مادی، عینی، و ذهنی می‌داند که جای خود را به مناسبات تولیدی دیگری می‌دهد که اصلی‌ترین شاخص آن سلب مالکیت خصوصی از وسایل تولید است.^{۹۳}

محمد رضا شالگونی طرفدار "بازگشت به مارکس" است و انقلاب اکبر را "پرچم" خود و "جسورانه‌ترین و پربارترین اقدام بشریت زحمت‌کش در تمام طول تاریخ" می‌داند. او از مارکسیسم - لنینیسم ناب سال‌های ۵۰ و ۶۰ به سوسیالیسم مارکسیستی رسیده و بر این باور است که "رهبران اکبر و از جمله خود لنین، اهمیت حیاتی آزادی‌های سیاسی را در قوام و دوام دولت کارگری نادیده می‌گیرند."^{۹۴} اما نویسنده انتقاد اصلی خود را نه متوجه مارکس و لنین که دست‌اندرکاران سوسیالیسم واقعاً موجود می‌کند که "به نام پرولتاریا و به نام زحمت‌کشان همه‌کاره جامعه شدند و اولین

^{۸۸} درباره نوع برخورد محمد علی عمویی به گذشته می‌توان به کتاب درد زمانه، خاطرات محمد علی عمویی "۱۳۲۰-۱۳۵۷" (تهران: نشر اشاره، ۱۳۸۷) اشاره کرد.

^{۸۹} راجر کیران و توماس کنی، خیانت به سوسیالیسم: پس پرده فروپاشی اتحاد شوروی، ترجمه محمدعلی عمویی (تهران: نشر اشاره، ۱۳۸۴).

^{۹۰} تیمور پیروانی، حمید اشرف، آمیزه سرود و فلز (بدون مکان: نشر الترناتیو، ۱۳۹۰)، ۵.

^{۹۱} منصور حکمت، دمکراسی، تعابیر و واقعیات (لندن: حزب کمونیست ایران، ۱۳۷۲)، ۴۲.

شرط وجودی آنها تعطیلی هر نوع آزادی‌های پایه‌ای بود و دموکراسی و آزادی‌های سیاسی را بورژوازی تلقی کردند. به باور وی "در اندیشه مارکس دفاع از حقوق بشر کلیدی است" و یا "اندیشه واقعی لنین دفاع از آزادی‌های سیاسی و دموکراسی بود و با کسانی که آزادی‌های سیاسی و دموکراسی را بورژوازی تلقی می‌کردند مخالفت کرده است." تنها مرجع تاریخی دموکراسی سوسیالیستی در نگاه شالگونی تجربه کمون پاریس و تحلیل مارکس از این رویداد تاریخی است. از نظر او امروز جنگیدن برای حقوق بشر بی‌معنا خواهد بود اگر به "منشأ نابرابری، به منشأ فلاکت انسانی که همان سرمایه و سرمایه‌داری است بی‌توجهی شود." فریرز رئیس‌دانا کم و بیش همین تحلیل از دموکراسی را ارائه می‌دهد. برای او گسترش آزادی دارای موانعی است که بخش مهمی از آنها با "تحوه تصرف آن توسط گروه‌های اجتماعی" ارتباط دارد. رئیس‌دانا از این گزاره شناخته شده مارکسیستی نتیجه می‌گیرد که "باید باید بی‌عدالتی مقابله کنیم" و یا اینکه "تا نیروی محرکه جامعه، مبتنی بر تمایز ناعادلانه، بهره‌کشی ضد رهایی انسان از کار نیفتد کمترین میزان رهای از دغدغه استبداد زنده‌ای که خط قرمزهای خودفرموده می‌کشد، در کار نخواهد بود."^{۹۵} از نظر نویسنده، مالکیت خصوصی و لیبرالیسم به طور ساختاری مانع آزادی و رهایی است.^{۹۶}

در میان روشنفکران این گروه با آنکه کسانی مانند عمویی و دیگر روشنفکران توده‌ای از نظر استراتژی سیاسی کم و بیش به رفرمیست نزدیک‌اند، اما هم‌زمان نوع برخورد با گذشته و یا بازتولید اسطوره‌ها و مفاهیم سنتی شناخته شده سبب می‌شود که باور به رفرمیسم سیاسی بیشتر به تاکتیک شبیه باشد تا نگاه استراتژیک.

سخن پایانی

از سال‌های ۱۳۷۰ شمسی روشنفکری چپ ایران دستخوش تحولات نظری و سیاسی مهمی شده

است. دو چهره اصلی از میان گونه‌های روشنفکری ایران که تأثیر فراوانی بر فضای سال‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ بر جا گذاشته بود جذابیت و جایگاه پیشین خود را از دست داده است. روشنفکر قهرمان، فداکار عمل‌گرا در جامعه (بیژن جزنی، حمید مؤمنی، امیرپرویز پویان، صفایی فراهانی، مسعود احمدزاده، خسرو گل‌سرخی، دانشیان، حمید اشرف، مرزیه احمدی اسکویی) و نیز الگوی روشنفکر مرجع احزاب کمونیستی رسمی (احسان طبری، کیانوری، میزانی، نیک‌آئین، به‌آذین) از صحنه خارج شده‌اند و دیگر جذابیت چندانی جز برای گروهی نوستالژیک ندارند. هم‌زمان نسل‌ها و الگوهای جدید روشنفکری چپ پا به میدان گذاشته‌اند و برخورد انتقادی به تجربه گذشته، به ویژه در رابطه با دموکراسی، به گرایش جدی در میان روشنفکران تبدیل شده است. این بازخوانی و تجدید نظر فکری و هویتی از تحولات داخلی ایران پس از ۱۳۵۷ و نیز اوضاع بین‌المللی و دگرگونی ژرف اجتماعی و علمی - فنی دوره معاصر تأثیر پذیرفته است.

فراشد تحولات روشنفکران چپ را می‌توان در چند گرایش مهم نوظهور مشاهده کرد. برای اولین بار پس از انقلاب مشروطیت گفتمان رفرمیستی همرا با باور به دموکراسی و حقوق بشر به گرایشی مهم در میان روشنفکران چپ تبدیل شده است. دیگر بسیاری از روشنفکران چپ از اینکه غیرانقلابی، سازش‌کار، سوسیال - دمکرات، رویزیونیست و یا لیبرال نامیده شوند احساس شرم نمی‌کنند و سوسیال - دموکراسی و رفرمیسم به هویت بخشی از روشنفکران تبدیل شده است. این تحول فرهنگی از جمله به این خاطر است مفاهیم کلیدی و برخی تابوهای تاریخی و هویتی سپهر سیاسی چپ که با موضوع دموکراسی رابطه تنگاتنگ دارند مورد تجدید نظر و نقد و بازخوانی قرار گرفته‌اند. بسیاری از این روشنفکران که از "جهنم" سال‌های ۶۰ جان سالم به در برده‌اند و نیز نسل جدید آنها دریافته‌اند که با نگاه ایدئولوژیک و بسته نمی‌شود چون و چرا کرد و به مسائل پیچیده و بغرنج دنیای امروز پاسخ‌های شسته و رفته داد. این درک کم و بیش عمومی به وجود آمده که ایدئولوژی تمامیت‌گرا و آرمان‌خواهی بسته و درون‌گرا روشنفکر را هم به نوعی نابینا می‌کند. با آنکه این خوانش نقادانه نزد همگان ژرفا و ابعاد یکسانی ندارد اما فرایند بازاندیشی و نیز باور به دموکراسی در همین شکل "غربی" آن در بخش‌های مهمی از روشنفکری چپ ایران به گرایش اصلی

^{۹۲} منوچهر صالحی، "دموکراسی و سوسیالیسم"، طرح نو، شماره ۵۵ (۱۳۸۰).

^{۹۳} منوچهر صالحی، "چپ ایران و دموکراسی"، طرح نو، شماره ۱ (۱۳۷۵).

<http://www.manouchehr-salehi.de/My%20archiv/Socialism%20articles/Iranian%20left.htm>

^{۹۴} شالگونی، کدام سوسیالیسم، ۵.

^{۹۵} فریرز رئیس‌دانا (کتاب جمعی)، خط قرمز، آزادی اندیشه و بیان و حد و مرزهای آن (تهران: نشر قطره، ۱۳۷۷)، ۱۷۹.

^{۹۶} رئیس‌دانا، خط قرمز، ۱۷۹.

تبدیل شده است. روشنفکری چپ ایران با آنکه به نقد بی‌عدالتی و سرمایه‌داری دست می‌زند، در میان بسیاری از ایشان دیگر خبری از دعوت به انقلاب و برپایی یک جامعهٔ آرمانی به گونهٔ پیشین نیست. پرسشی که در برابر بخش مهمی از روشنفکری چپ ایران قرار دارد اندیشیدن دربارهٔ پروژه‌ای است که کمبودها و اشکالات جامعهٔ سرمایه‌داری را ندارد ولی هم‌زمان به تجربهٔ تلخ و هولناک "سوسیالیسم واقعا موجود" هم نمی‌انجامد و در عین حال آرمانی دست‌نیافتنی و یا ناکجاآبادی هم نیست.

در سایه قرار گرفتن روشنفکران مرجع یا بلندپرواز گذشته سبب باز شدن و دمکراتیک شدن گروه‌های روشنفکری چپ شده است. هم‌زمان فضای بستهٔ ایران و مهاجرت به گروهی میدان داده است که دیگر روشنفکر کنشگر سال‌های ۴۰ و ۵۰ در میدان مبارزه روزمره نیستند و بیشتر "نظاره‌گر" انتقادی و متعهدی هستند که به کار نظری اهمیت بیشتری می‌دهند. در میان بسیاری از این روشنفکران دیگر رسیدن به قدرت به نام حزب و یا طبقه و یا نگاه معطوف به قدرت موضوعیت خود را از دست داده و آنها بیشتر در نقش منتقد قدرت و سیاست ظاهر می‌شوند (مراد فرهاد پور، امید مهرگان، صالح نجفی، یوسف اباذری). این تغییر نقش پدیدهٔ جدیدی است که روشنفکری چپ ایران در سال‌های پیش از ۱۳۶۰ کمتر با آن سر‌آشتی داشت.

نسل جوان‌تر روشنفکران چپ چون گذشته فقط مرید و دنباله‌روی روشنفکران مرجع نیست و نوعی فردیت جدید در میان آنها رشد کرده است. دمکراتیک شدن فضای روشنفکری چپ به نقش رسانه‌های جدید، گردش نوشته‌ها در فضای مجازی و گسترش دسترسی به آموزش عالی در داخل و خارج از کشور هم ارتباط دارد. دیگر بیژن جزنی، مارکس، لنین، احسان طبری... استادان و رهبران بی‌چون و چرا نیستند. بخش رفرمیست روشنفکران چپ در این فرایند اساسی خود را از وابستگی به جمع و سنگینی بار حزب و گروه و طبقه و یا مریدی و دنباله‌روی روشنفکران مرجع، "بلند پرواز" و گفتمان‌ساز رهاکننده و ما شاهد شکل‌گیری سوژگی و ظهور "سوژه" ها و "خود" های چپ و نقد مارکسیسم بدون سوژه در این خانوادهٔ روشنفکری ایران هستیم.

تحول مهم دیگر کنار گذاشتن گفتمان برنامه‌ای و سیستمیک و برخورد در چهارچوب "قوانین عام"، "مرحله انقلاب"، تحلیل کلیت‌گرایانه در بخش مهمی از روشنفکران چپ است. چپ بر خلاف گذشته که گاه به صورت صوری هم برای همه چیز پاسخ‌های روشن و "تئوریک" داشت دارای ابهامات زیادی در گفتمان انتقادی خود است. بخش دگرگون شده روشنفکری چپ با رها کردن جامعهٔ عاریتی ایدئولوژیک از لحاظ نظری و سیاسی ناچار است در بحث عمومی پیرامون موضوعات اصلی شرایط کنونی مانند دموکراسی، خشونت، رفرم، انقلاب و یا سکولاریسم مشارکت کند. از این ابهام گفتمانی و یا گفتمان ناقص و تمام‌نشده می‌توان به عنوان پدیدهٔ "ابهام مثبت" یاد کرد. زیرا با بازیستادن دستگاه فکری "منسجم" مارکسیستی - لنینیستی حاکم بر دنیای روشنفکری انقلابی، بسیاری وارد مرحله انتقالی شده‌اند که مشخصهٔ اصلی آن ابهام، تردید و فروتنی ایدئولوژیک، و فرود آمدن از برج عاج ایدئولوژی "علمی" است.

اندیشهٔ عاریتی و کتابی و تلاش برای دیدن جامعهٔ ایران از درون متون مرجع مارکسیستی - لنینیستی و از فراز پاسخ‌های کلی و جهان‌شمول تا حدود زیادی ضعیف شده است. دیگر آثار کلاسیک و قطعنامه‌های کمیترن و احزاب کمونیستی و نوشته‌های ایدئولوگ‌های آنها نقش "توضیح المسائل" روشنفکران چپ را ایفا نمی‌کند. این رویکرد آسیب‌شناسانه که میان روشنفکران و مخاطبان آنها به صورت نوعی عادت‌وارهٔ فرهنگی در آمده بود می‌تواند یکی از دلایل ضعف فکری چپ ایران هم باشد. چرخش مهم سال‌های اخیر سبب گسترش تجدیدنظرطلبی و نقد متون کلاسیک مارکسیستی شده و سهم منابع غیر مارکسیستی و نظریات بومی در ادبیات روشنفکری چپ افزایش می‌یابد و ما با نوعی افسون‌زدایی متون کلاسیک و تنوع مراجع روبرو هستیم. در حقیقت بخش مهمی از روشنفکران انقلابی دیروز مارکسیسم - لنینیسم کتابی و ساده‌گرایانه را در عمل کنار گذاشته‌اند و به موضوعاتی دربارهٔ جامعه، آگاهی و هستی انسان، فرهنگ و سرمایهٔ فرهنگی، زبان، رابطه قدرت و اقتدار در جامعه مراجعه می‌کنند که بیشتر نزد نئومارکسیست‌ها و متفکرین رفرمیست کشورهای دیگر رایج است. گسترش این گرایش سبب ضعیف شدن نگاه "اقتصادی - جبری" به تاریخ و توجه به بعد فرهنگی و انسانی شده است.

با وجود آنکه بخشی از روشنفکران چپ هنوز هویت خود را به نوشته های اندیشمندان چپ نو و انتقادی غرب (ژیک، بدیو، هورکهایمر، مارکوزه، آدورنو، التوسر، بنیامین، نوبرت الیاس، لوکاچ...) گره می‌زنند اما این وابستگی شکل مذهبی و تقلیدی گذشته را ندارد و بیشتر به در چهارچوب بحث نظری مطرح می‌شود.

تقویت گرایش رفرمیستی و یا باور به دموکراسی سبب نوعی تعدیل در برخورد طبقاتی روشنفکران چپ هم شده است. فرمول سنتی چپ رادیکال که بر پایه پیشگامی طبقه کارگر به عنوان "تنها طبقه تا به آخر انقلابی" و یا ضرورت هژمونی این طبقه در تحولات اجتماعی و در رابطه با "متحدان ناپایدار" (خرده بورژوازی و بورژوازی ملی) آن به صورت گذشته بازتولید نمی‌شود و نگاه طبقاتی به همه چیز و تلاش برای دیدن هر کس از ورای طبقه اجتماعی و رابطه با تولید و مالکیت مورد تجدید نظر قرار می‌گیرد. بسیاری به این نتیجه رسیده اند که اقتصاد و "زیر بنا" همه چیز را تشکیل نمی‌دهد و مسائلی مانند رابطه قدرت و یا نابرابری اجتماعی پدیده‌های غیرخطی و پیچیده هستند. از سوی دیگر نقش طبقه متوسط شهری در توسعه دموکراسی نیز مورد توجه قرار می‌گیرد.

روشنفکران چپ یا دست کم بخش‌های متحول شده آن با خود و با دیگر بخش‌های روشنفکری وارد دیالوگ شده‌اند. بسیاری از دیوارهای بلند ایدئولوژیک خیالی، نمادین و یا واقعی که در گذشته روشنفکران چپ را از یکدیگر و یا از دیگران جدا می‌کرد فرو ریخته‌اند. یکی از دلایل این دیالوگ جدید دمکراتیک شدن گفتمان‌های روشنفکری و به وجود آمدن مفاهیم و زمینه‌های مشترک است. برخی از نشریات غیرچپ داخل ایران مانند کیان و یا گفتگو نقش مهمی در به وجود آوردن این فرهنگ جدید گفتگو با "دیگر" ایفا کردند. روشنفکری چپ در نوعی رقابت فکری و سازنده با روشنفکران دینی نواندیش و یا روشنفکران لیبرال به ناچار به میدان چالش فکری و نظری در حوزه‌های مختلفی که به عرصه عمومی مربوط می‌شوند گام گذاشته است.

چرخش و دگردیسی چپ ایران را در رابطه تنگاتنگ با این گرایش‌های نوظهور باید در متن و فضای روشنفکری و جامعه ایران دید. روندهای تحولات چپ فقط دورنی نیست و شرایط جامعه

ایران و اوضاع بین‌المللی بر آن تأثیر فراوان گذاشته است. در حقیقت شناخت تاریخ بیش از یک قرن روشنفکری چپ ایران بدون مراجعه به متن و شرایط جامعه ایران قابل درک نخواهد بود. روشنفکران چپ در بخش مهمی از تاریخ یک قرن گذشته کشور ما از رابطه عادی با جامعه و مخاطبان خود محروم بوده است. همین مشکل درباره نبودن زمینه عملی و دور بودن روشنفکران چپ از متن جامعه نیز وجود دارد. تلاش‌ها، جدل‌های فکری چپ در بسیاری مواقع "گلخانه" ای است و روشنفکری چپ ایران بعد از سال ۱۳۳۲ کمتر توانسته با گروه‌های اجتماعی که ادعای نمایندگی آنها را دارد تماس داشته باشد. همه کسانی که بر روی روشنفکران چپ ایران کار کرده اند همدستان‌اند که خاستگاه اجتماعی روشنفکران چپ ایران نه طبقات زحمت کش و مردمی که بیشتر طبقات متوسط شهری بودند. ما فقط در سال‌های ۷۰ و ۸۰ است که بار دیگر ظهور روشنفکرانی را شاهدیم که با جنبش کارگری (ارگانیک) در رابطه است (اسانلو، ثقفی، حکیمی، مالجو). هم‌زمان داوری درباره بخشی از روشنفکری چپ در داخل ایران کار آسانی نیست چرا که بسیاری از آنها به خاطر فضای سیاسی قادر به مشارکت واقعی در بحث‌ها نیستند.

در کنار تحولات مثبت روشنفکری چپ باید از بازتولید و دیرپایی گرایش‌های نوستالژیک و "کین‌توزانه" در این خانواده هم غافل نشد. بحران اقتصادی، گسترش بی‌عدالتی‌ها و یا بسته ماندن افق تحولات سیاسی زمینه را برای رشد گفتمان نوستالژیک و انقلابی فراهم می‌کند. در چنین فضایی اسطوره‌های گذشته در شبکه‌های اجتماعی غیر رسمی کوچک بازسازی می‌شوند و روندهای افسون‌زدایی سال‌های پیش به صورت "پشت کردن به آرمان‌های انقلابی" و یا "خیانت" جلوه‌گر می‌گردند.

سرانجام اینکه روشنفکری چپ در ایران از ابتدای پیدایی آن در قرن نوزدهم شاید بسیار بیش از نفوذ اجتماعی نیروهای چپ دارای تأثیر فرهنگی و فکری بوده است. این نفوذ هر چند از سال‌های ۱۳۶۰ رو به کاهش رفته اما کماکان روشنفکری چپ بخش مهمی از نیروی روشنفکری امروز در ایران است. باور شمار بزرگی از روشنفکران چپ به دموکراسی و جامعه باز را باید تحولی مثبت در میان روشنفکران ایران به شمار آورد.